

از نابرابری‌های جنسیتی تا کیفیت زندگی زنان

ژاله شادی طلب*

چکیده

آگاهی بیشتر دربارهٔ محروم ماندن نیمی از جمعیت جهان از حقوق انسانی و نادیده انگاشتن نیازها و ضرورت مشارکت آنها در تصمیم‌گیری‌های مؤثر بر کیفیت زندگی‌شان نه تنها پژوهشگران را به فهم بیشتر دلایل چنین وضعیتی ترغیب کرده، بلکه سیاست‌گذاران را با چالش جدی برای رفع موانع و دسترسی برابر همه به منابع و منافع توسعه و سهیم شدن در آنها مواجه کرده است. بنابراین برای کمک به سیاست‌گذاران و به منظور طراحی انواع شاخص‌های نشان‌دهندهٔ نابرابری‌های جنسیتی در حوزه‌های مختلف زندگی تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است. در عین حال که این تلاش‌ها کماکان برای تناسب بیشتر شاخص‌ها با وضعیت زنان ادامه دارد، کشورهای غالباً توسعه‌یافته برای روشن کردن زمینه‌های نابرابری در شرایط عینی و ذهنی زندگی چنددهه‌ای است به انجام پیمایش‌های ملی با تأکید بر انتخاب نمونه‌هایی متناسب با ترکیب جمعیت کشور پرداخته‌اند و نتایج را با تحلیل‌های جنسیتی گزارش می‌کنند. مروری بر مقالات مبتنی بر این پیمایش‌ها (آنچه قابل دسترسی بوده) از کشورهای ژاپن، روسیه، استرالیا، بریتانیا، آمریکا، رومانی، سنگاپور و کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا نشان‌دهندهٔ تفاوت در کیفیت زندگی زنان و مردان و میزان رضایت آنها از زندگی به دلایل مختلف است. در برخی کشورها زنان شادترند و در تعدادی مردان از زندگی رضایت بیشتری دارند. به نظر می‌رسد آنچه موجب تفاوت‌های جنسیتی شده نه جنس انسان‌ها، بلکه بسترهای اجتماعی و فرهنگی کشورهاست.

کلیدواژه‌ها

کیفیت زندگی، نابرابری‌های جنسیتی، بسترهای اجتماعی و فرهنگی

مقدمه

مطالعات کیفیت زندگی روند افزایشی در پیش گرفته است. شاید به دلیل اینکه مردم احساس بهزیستی^۱ نمی‌کنند و آنچه‌آن که انتظار دارند شاد نیستند. از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به بعد موضوع شاخص‌های کیفیت زندگی به مسئله‌ای درخور پژوهش در رشته‌های علمی گوناگون و از زوایای مختلف بدل شده است (Land et al, 2001):

- فیلسوفان به تمرکز بر اصول نظری تمایل دارند؛ اصولی که ممکن است انسان‌ها را به جست‌وجوی شادی رهنمون شود. از نظر این گروه، دانستن اینکه چه چیزی یک «زندگی خوب» را می‌سازد برای مردم چندان آسان نیست.
- اقتصاددانان بیشتر علاقه‌مندند بدانند که کالاها چگونه میان مردم توزیع شده است و این توزیع در طول زمان چگونه تغییر می‌کند. این کالاها شامل طیف وسیعی از سلامت (Wilkinson, 1996)، اشتغال (Gallie, 1996) و پول (Easterlin, 2001) می‌شود تا پایگاه اقتصادی (Marmot, 2004)، محیط (Bliss, 1996) و...
■ متخصصان حوزه علوم اجتماعی در اهدافشان متواضع‌تر هستند و فقط به تمرکز بر کالاهایی تمایل دارند که ممکن است به ارتقای کیفیت زندگی کمک کنند (Scott et al, 2010: 193) و در میان مجموعه‌ای از کالاها، آنهایی را مهم‌ترین می‌دانند که در عرصه اجتماعی و خانواده یافت می‌شوند.

گرچه در دهه اخیر همگرایی بیشتری میان متخصصان رشته‌های مختلف حاصل شده (Sirgy et al, 2006)، اما کماکان برخی از ابعاد کلیدی فرهنگی-اجتماعی در بررسی‌های کیفیت زندگی ناشناخته باقی مانده است. جنس^۲ و جامعه‌پذیری جنسیتی^۳ به عنوان عواملی که می‌توانند موجب تفاوت در نتایج کیفیت زندگی شوند تا سال‌های اخیر کمتر دیده شده‌اند، به طوری که اغلب یافته‌های پژوهشی حتی به تفکیک جنس گزارش

نشده و در نتیجه تحلیل جنسیتی^۴ از نتایج و تجربیات به دست آمده ارائه نشده است (Eckermann, 2011, 2014).

در سال‌های پایانی قرن بیستم، توجه به توسعه انسانی (Sen, 1995, 1999) با تأکید بر دسترسی برابر مردم به منابع و فرصت‌ها و برخورداری از آنها سبب طرح دو شاخص «توسعه انسانی جنسیتی^۵» و «توانمندی جنسیتی^۶» شد که کیفیت زندگی را بر پایه نتایج^۷ حاصل از میزان برخورداری آنان از درآمد، سلامت و آموزش در مقایسه با مردان به تصویر کشیده است. گرچه متغیرهای بسیاری مانند مسئولیت سنگین کار در منزل و امور مراقبتی و نیز تجربه خشونت خانگی بر کیفیت زندگی زنان تأثیر می‌گذارند، اما هنوز هم در مقیاس‌های عینی^۸ کیفیت زندگی نمی‌گنجد (Fine-Davis et al, 2004). توجه به نابرابری‌های زنان و مردان پژوهشگران را با پرسش‌ها و چالش‌های جدی مواجه کرده است:

- آیا نابرابری‌های جنسیتی به نابرابری در سطح کیفیت زندگی و بهزیستی منجر می‌شود؟
 - آیا محرومیت در زمینه برخورداری از شرایط عینی در ارزیابی ذهنی زنان از کیفیت زندگی انعکاس می‌یابد؟
- در این صورت آیا ضروری نیست فراتر از شرایط عینی به برداشت‌های ذهنی و فراتر از معیارهای از نظر جنسیتی «خنثی^۹» کیفیت زندگی به ابعادی اندیشیده شود که زندگی «زنان» را آن گونه که هست و تجربه می‌کنند، منعکس کند؟ آیا تحقیقاتی که برای اندازه‌گیری نابرابری‌ها تلاش کرده‌اند تا شکاف‌های جنسیتی را گزارش کنند، توانسته‌اند وضعیت «خاص زنان» را نشان دهند؟ در حالی که جنس و جامعه‌پذیری جنسیتی ابعاد مهمی از ایجادکننده تفاوت در کیفیت زندگی‌اند و در واقع تعیین‌کننده نتایج آن هستند چگونه و تا چه اندازه در مطالعات و سیاست‌گذاری‌های کیفیت زندگی مورد توجه قرار گرفته‌اند؟

4- gender analysis
5- Gender Human Development
6- Gender Empowerment
7- outcomes
8- objective indicator
9- gender neutral

۱- در این مقاله مفهوم بهزیستی (well-being) مترادف کیفیت زندگی (quality of life) به کار برده شده است.

2- sex
3- gender socialization

هدف این مقاله نه پاسخگویی به همه این پرسش‌ها، که فقط فراهم آوردن اطلاعاتی برای روشن شدن اهمیت و ضرورت دیده شدن مسائل زنان و نیازهای خاص آنان در مباحث کیفیت زندگی است. بنابراین در بخش نخست مقاله چالش‌های جنسیتی دیدن کیفیت زندگی شامل مواردی از مشکلات مفهومی و روشی طرح می‌شود. در این زمینه با ارائه تعدادی از رایج‌ترین شاخص‌های عینی موجود برای اندازه‌گیری نابرابری‌های جنسیتی در کیفیت زندگی به شاخص‌هایی که برای فراگیری ویژگی‌های خاص زنان در سایه کاستی‌های مفهومی یا روشی مقیاس‌های گذشته پیشنهاد شده است، پرداخته می‌شود. در بخش دوم مقاله یافته‌های پژوهش‌های انجام‌شده در جوامع کاملاً متفاوت از نظر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - که تفاوت‌های زنان و مردان را در رضایت از کیفیت زندگی بر مبنای شاخص‌های ذهنی گزارش کرده‌اند - ارائه خواهد شد. جمع‌بندی نیز قسمت پایانی مقاله خواهد بود.

بخش اول: جنسیت در ارزیابی کیفیت زندگی

شکاف‌های جنسیتی بزرگ و مقاومی در بسیاری از شاخص‌های عینی به‌زیستی در جهان وجود دارد. نابرابری در برخورداری از آموزش، دسترسی به اشتغال، کسب درآمد، برخورداری از سلامت جسمی و روانی، مرگ‌ومیر، کنترل بر منابع اقتصادی، تغذیه کافی، مسکن مناسب، صرف وقت در عرصه خصوصی، مشارکت فعال در عرصه عمومی و... که همه از قابلیت‌های اساسی برای «زندگی خوب» هستند از آن جمله‌اند (Sen, 1999).

شاید فاحش‌ترین شکل نابرابری جنسیتی در برخی از جوامع آسیایی حذف جنین دختر پیش از به دنیا آمدن و در واقع «نابرابری در حق حیات» به دلایل غالباً اقتصادی و فرهنگی است که پدیده‌ای با عنوان «زنان گمشده» را رقم زده است (Klasen and Wink, 2002; Klasen, 2004: 3). واقعیت این است که یک ارزیابی کامل از کیفیت زندگی زنان شامل موضوعاتی می‌شود که بیشتر به قابلیت‌ها و عاملیت زنان (Sen, 1992) مربوط است، مانند حق انتخاب، حق تصمیم‌گیری و دسترسی به فرصت‌ها (Razavi, 1996, 1997): به نقل از Saith and

Harriss-White, 1999) که به نظر می‌رسد برای ورود آنها به مجموعه شاخص‌های عینی به‌زیستی هنوز راه طولانی و دشواری در پیش است و در شرایط کنونی بیشتر در طیف شاخص‌های ذهنی کیفیت زندگی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. در عین حال مشخص است که تمرکز بر یک حوزه واحد از مجموعه مسائل و تفاوت‌های مردان و زنان نمی‌تواند تصویری درست از نابرابری‌ها و به‌زیستی زنان ارائه کند. در نتیجه، انتخاب موضوعات و حوزه‌های مهم برای سنجش به‌زیستی جنسیتی^۱ شامل

قضایات‌های ارزشی در جوامع گوناگون می‌شود. در تلاش برای تدوین معیارهای به‌زیستی دربرگیرنده مسائل خاص زنان و نشان‌دهنده تفاوت‌های جنسیتی مشکلات زیادی بروز می‌کند که برخی نظری و مفهومی‌اند و تعدادی مربوط به روش و اندازه‌گیری، که در اندیشیدن به به‌زیستی جنسیتی روشن کردن این موضوعات ضروری است.

۱- چالش‌های مفهومی به‌زیستی جنسیتی

در مباحث کیفیت زندگی، وقتی موضوع جنسیت مدنظر قرار می‌گیرد، مسئله مفهومی جدی که پیش می‌آید این است که «چه جنبه‌هایی از زندگی را باید در ارزیابی به‌زیستی وارد کرد و چه حوزه‌هایی بهتر می‌توانند گویای کیفیت زندگی زنان باشند؟» زیرا برخی از ابعادی که در زمینه کیفیت زندگی فارغ از جنسیت مورد توجه قرار می‌گیرند برای ارزیابی به‌زیستی جنسیتی مناسب نیستند. بنابراین این پرسش کلیدی مطرح می‌شود که «آیا لزوماً حوزه‌های مرتبط با به‌زیستی برای مردان و زنان باید یکسان باشد؟»

۱-۱- حوزه اقتصادی: کار و درآمد

درستی تمرکز بر کار و درآمد به‌عنوان یکی از جنبه‌های عینی مؤثر بر به‌زیستی جنسیتی از مجموعه چالش‌های مفهومی است که در ادبیات کیفیت زندگی به‌ویژه در جوامع در حال توسعه به اشکال گوناگون مورد بحث و تردید قرار گرفته است. دو جنبه از این موضوع به نوع نگاه و تفسیر از اشتغال و کسب درآمد زنان مربوط می‌شود:

1- gender- related well-being

■ اول: آیا درآمد و اشتغال هدف به‌زیستی است یا وسیله‌ای برای دستیابی به کیفیت زندگی بهتر؟ در قسمت اول این پرسش فعالیت اقتصادی زنان برای ارتقای قابلیت و عاملیت آنان در خانواده و جامعه و استفاده از سرمایه‌های انسانی مدنظر است، در حالی که در قسمت دوم این پرسش دسترسی به منابع مادی و پولی برای ادامه حیات و برخورداری از نیازهای اساسی مطرح می‌شود.

پاسخ مثبت به هر یک از دو قسمت پرسش در به‌زیستی جنسیتی به‌شدت تحت تأثیر قضاوت‌های ارزشی جوامع قرار می‌گیرد، اما به‌طور یقین نمی‌توان در بحث کیفیت زندگی از آنها به‌سادگی چشم‌پوشی کرد.

■ دوم: آیا لزوماً حضور زنان در بازار کار نشانه توانمندی و قابلیت آنهاست؟

در بسیاری از جوامع کار زنان به‌ویژه از طبقات پایین درآمدی نشانه‌ای از وضعیت بد اقتصادی و پایگاه اجتماعی-اقتصادی پایین‌تر آنها در خانواده و جامعه است. به عبارت دیگر، زنان از روی ناچاری وارد بازار کار می‌شوند (Klasen, 2004). در این صورت آیا می‌توان مشارکت آنها را در بازار کار به‌عنوان حوزه‌ای مؤثر بر به‌زیستی جنسیتی تلقی کرد؟

با پذیرش این فرض که دسترسی زنان به منابع مالی احتمالاً می‌تواند با به‌زیستی آنان مرتبط باشد، مشکلات دیگری بروز می‌کند. در بسیاری از جوامع سهم مشارکت زنان در بازار کار رسمی بسیار اندک است و گویای واقعیت کار آنان و نقش‌شان در تولیدات خانگی و تأمین منابع مالی خانوار نیست. علاوه بر این، کار بدون دستمزد آنها در خانه چگونه باید دیده شود؟ همچنین ماهیت فعالیت زنان در بخش‌های مختلف اقتصادی به یک شکل نیست و غالباً بخشی از وظایف خانه‌داری آنها محسوب می‌شود، مانند کار زنان در بخش کشاورزی. به این مجموعه از ابهامات و پرسش‌ها درباره سهم نابرابر زنان در اشتغال باید تفاوت در دستمزدها را که غالباً هم به‌عنوان شاخصی از نابرابری جنسیتی مورد استناد قرار می‌گیرد، افزود. اما آن سهمی از نابرابری‌های دستمزدی را که ناشی از تفاوت در مهارت‌ها و غالباً مهارت کمتر

زنان است چگونه باید مدنظر قرار داد؟ (Prabhu et al, 1997; Barraclough, 1996) و بالاخره موضوعی که بی‌ارتباط به مسائل روشی هم نیست مسئله درآمد‌ها بر اساس واحد خانوار و تفکیک آن میان اعضای خانوار از جمله زنان است که غالباً سبب برآورد سهم زنان از درآمد‌ها می‌شود که چندان اعتباری هم ندارد. بنابراین آیا باید از حوزه اقتصادی، اشتغال و درآمد در ارزیابی به‌زیستی جنسیتی چشم‌پوشی کرد؟

این در حالی است که در برخی از جوامع به‌ویژه جوامع توسعه‌یافته صنعتی بر ضرورت منظور کردن جزء درآمدی در ارزیابی سطح پیشرفت زنان و به‌زیستی جنسیتی تأکید می‌شود (Berenger and Verdier-Chouchane, 2004; Piedano and Cespedes, 2007: 556)، مانند کشور اسپانیا که مشارکت زنان در عرصه شغل‌های دستمزدی یکی از پایین‌ترین‌ها در میان کشورهای اروپایی و در واقع میان کشورهای توسعه‌یافته است. در نتیجه، پژوهشگران بر این باورند که عدم اشتغال یا دریافت پاداش‌های کم ویژگی اصلی نابرابری زنان و مردان در اسپانیاست و با صرف‌نظر کردن از آن در ارزیابی نابرابری‌ها و به‌زیستی جنسیتی مخالفانند، زیرا در این‌گونه کشورها زنان و مردان در برخورداری از آموزش و سلامت و سایر حوزه‌های مرتبط تقریباً برابرند و متغیر اشتغال و درآمد تأثیر جدی‌تری بر نابرابری‌های میان زنان و مردان دارد. در این صورت، آیا مدل‌های متفاوتی برای سنجش نابرابری و به‌زیستی جنسیتی در جوامع مختلف مورد نیاز است؟

۱-۲- حوزه سلامت: عمر کوتاه‌تر مردان

این فرض پنهان در تعیین و انتخاب حوزه‌های مرتبط با کیفیت زندگی همواره وجود داشته است و دارد که محرومیت در این زمینه‌ها در واقع به معنای از دست رفتن به‌زیستی است. بنابراین، نتیجه واقعی برخورداری از خدمات بهداشتی و درمانی در «زنده ماندن» و «سالم بودن» فرد منعکس می‌شود که جنبه عینی سلامت است و همواره به‌عنوان یکی از مهم‌ترین حوزه‌ها در کیفیت زندگی در نظر گرفته می‌شود. در حالی که در اغلب موارد چنین استدلالی معقول به نظر می‌رسد، باید

تفکیک میزان دقیق تأثیر عوامل بیولوژیک از نتایج رفتارهای جنسیتی، که موجب کاهش طول عمر مردان می‌شود، دشوار است.

بنابراین منطقی به نظر نمی‌رسد که بگوییم طول عمر بیشتر زنان را باید امتیازی برای آنها به حساب آورد که مردان از آن محروم‌اند، و لزوماً همه تفاوت‌های جنسیتی برای کسانی که کمتر برخوردارند منعکس‌کننده به‌زیستی کمتر آنها نیست (Coal et al, 1983, Saith and Harriss-White, 1999: 467).

۱-۳- به‌زیستی جنسیتی و بدن زنان

برخی از نابرابری‌های جنسیتی با «جنس» و تفاوت‌های بیولوژیکی زنان و مردان توجیه می‌شوند. در حالی که جنس قابل تغییر نیست، دیده می‌شود که زنان یا مردان به‌خاطر آن تنبیه یا تشویق می‌شوند. بنابراین، بدن زنان و قابلیت آنها برای فرزندآوری در به‌زیستی جنسیتی توجه بیشتری را می‌طلبد.

برخلاف نابرابری‌های جنسیتی که در واقع نتیجه فرایندهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی و به عبارت دیگر برسازه‌های اجتماعی هستند، نابرابری‌های بر اساس جنس جنبه «انتسابی» به خود می‌گیرند. همچنین برخلاف نابرابری‌های جنسیتی مثل دسترسی به فرصت‌های شغلی، اشتغال و حضور در بازار کار که قابل مشاهده و ارزیابی‌اند، غالباً نابرابری‌هایی که سرمنشأ جنسیتی دارند در درون خانواده اتفاق می‌افتند و قابل مشاهده نیستند، در حالی که بر به‌زیستی زنان بسیار مؤثر واقع می‌شوند. مسائل خاص زنان که با تفاوت‌های بیولوژیکی مرتبط‌اند غالباً در بحث‌های کیفیت زندگی و به‌زیستی ارزیابی نمی‌شوند، به‌ویژه در زمینه نقش فرزندآوری آنها (Berenger and Verdi-er-Chouchane, 2007: 570)، در حالی که لازم است محرومیت و آسیب‌پذیری زنان به‌دلیل ویژگی بدن آنها در درون شاخص‌های کیفیت زندگی دیده شود. به همین دلیل، به‌زیستی زنان بدون فراگیری یک بُعد بین‌نسلی به نقش آنان به‌عنوان به‌دنیآورنده فرزندان

به تفاوت‌های جنسیتی در آنچه بر وزن شاخص عینی سلامت زنان و مردان می‌افزاید یا می‌کاهد نیز توجه داشت. در برخی از موارد تفاوت‌های بیولوژیک و رفتارهای جنسیتی می‌تواند سبب نتیجه‌گیری‌های نادرستی در مورد نابرابری‌های جنسیتی شود. بهترین نمونه برای این مورد «طول عمر» افراد است. مطالعات بسیاری گزارش می‌کنند که جنس مذکر در مقابل جنس مؤنث در این زمینه دچار محرومیت است و افراد این جنس سال‌های کمتری زندگی می‌کنند. این موضوع را برای دو گروه سنی نوزادان و سالمندان مستند کرده‌اند. بر اساس همین مطالعات که نشان‌دهنده میزان بیشتر مرگ‌ومیر مردان در مقایسه با زنان است (Klasen, 1994; Waldron, 1993, 1998) این وضعیت به دو دلیل متفاوت است:

■ امید به زندگی: بخش عمده‌ای از دلایل طول عمر بیشتر زنان بیولوژیک است، یعنی نوزادان پسر در بدو تولد شانس کمتری برای زنده ماندن دارند. در نتیجه، امید به زندگی زنان در بدو تولد بیشتر از مردان است. اما این نابرابری دسترسی و برخورداری بیشتر زنان از سلامت را نشان نمی‌دهد (Dijkstra and Hanmer, 2000) و انتظار نرخ مرگ‌ومیر برابر برای نوزادان پسر و دختر در واقع یک تورش جنسیتی در حوزه سلامت خواهد بود. به همین دلیل، برخی از پژوهشگران معتقدند که شاخص امید به زندگی در بدو تولد ارزشی برای نشان دادن تفاوت‌های جنسیتی ندارد (Saith and Har-riss-White, 1999:486).

■ رفتارهای جنسیتی: بخشی از طول عمر کمتر مردان ناشی از الگوهای رفتاری به‌اصطلاح «مردانه» آنها و مصرف کالاهای مضر برای سلامتی مانند سیگار کشیدن، مشروب خوردن و یا فوت و آسیب‌های ناشی از رانندگی و حوادث محیط کار است. گرچه اطلاعات ناشی از این‌گونه رفتارهای جنسیتی مثلاً در مرگ‌ومیرها یا الگوهای بیماری‌ها را می‌توان پیگیری کرد، اما تعیین و

1- longevity
2- self-destruction

نمی‌تواند به‌درستی فهم و ارزیابی شود.

۱-۴- عاملیت و از خودگذشتگی زنان

سن^۱ تأکید دارد که عاملیت زنان به معنای نقش آنان به‌عنوان عضوی از جامعه و مشارکت‌کننده در امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی (Sen, 1990, 1999) باید یک هدف با ارزش مجزا و همراه با ارتقای کیفیت به‌زیستی آنان در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر، عاملیت می‌تواند به‌عنوان وسیله‌ای برای تقویت پایگاه زنان به‌بهبود به‌زیستی خود آنها و سایر اعضای خانواده کمک کند. وقتی عاملیت ابزاری برای چانه‌زنی در زمینه احقاق حق در درون منزل و بیرون از آن دیده شود، آن وقت حوزه‌ها و روش‌هایی که موجبات ارتقای آن را فراهم می‌آورند مانند دسترسی به آموزش، فرصت کسب درآمد، شرایط اقتصادی بهتر و حمایت‌های قانونی در امور خانواده بسیار مهم تلقی می‌شوند. همچنین است مشارکت‌های سیاسی زنان و نمایندگی آنها در سطوح محلی که می‌تواند زمینه سیاست‌گذاری‌هایی را به نفع زنان فراهم آورد.

اما آیا توانمندی زنان به‌خودی‌خود هدف است یا تقویت آن به معنای توان‌افزایی آنان برای رسیدن به به‌زیستی است؟ در آن صورت اولویت زنان در به‌زیستی فرزندان به قیمت افت به‌زیستی خودشان را چگونه باید تفسیر کرد؟ یافته‌های پژوهشی زیادی نشان می‌دهند که در بسیاری از جوامع جنوب آسیا (Sen, 1990; Thomas, 1997; Klasen, 1998) زنان تمایل بیشتری برای اختصاص منابع به فرزندان‌شان دارند و برای به‌زیستی خودشان اهمیت کمتری قائل‌اند.

اگر عاملیت زنان به‌عنوان بخش مهمی از به‌زیستی در نظر گرفته شود، در آن صورت تصمیم زنان و اولویت فرزندان و خانواده بر خودشان باید به‌صورت مثبت بر به‌زیستی و رضایت آنها از زندگی تأثیرگذار باشد که به طور یقین به معنای فداکاری زنان و گذشتشان از به‌زیستی خود خواهد بود.

نمی‌توان انکار کرد که با عاملیت، حق انتخاب و تعیین اولویت از سوی زنان قابل پیش‌بینی است که چنین ترجیحاتی در تصمیم‌گیری‌های آنان - وقتی به‌زیستی با

شاخص‌های عینی اندازه‌گیری شود - کاهش به‌زیستی آنها را نشان خواهد داد (Gasper, 2004; Folbre, 1994). در این صورت نابرابری‌های به‌زیستی جنسیتی را چگونه باید معنی کرد؟

گرچه به‌زیستی جنسیتی و شاخص‌های آن علل نابرابری‌ها را توضیح نمی‌دهند، اما با درک عاملیت زنان و برای فهم بیشتر دلایل این انتخاب آنها می‌توان به ریشه‌های نوع‌دوستی بیشتر زنان به‌وضوح در فرایند جامعه‌پذیری دختران نگاه کرد (Himmelweit, 2000). به نظر می‌رسد که انتخاب‌ها و رفتارهای آنان در ایام بزرگسالی و در خانواده انعکاسی است از نتایج درونی کردن هنجارها و ارزش‌های آموخته‌شده در دوران کودکی. در این صورت نتایج این‌گونه نابرابری‌ها را در به‌زیستی جنسیتی چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟

مروری بر ادبیات کیفیت زندگی نشان می‌دهد که مباحث آن به‌طور ضمنی بر این فرض استوارند که پژوهشگران فارغ از جنس افراد و تفاوت‌های جنسیتی در پی شناخت «زندگی خوب» برای همه هستند و شاخص‌ها نیز بی‌طرفانه عمل می‌کنند. اما به نظر می‌رسد در عالم واقع امکان منظور کردن اطلاعاتی را که به جنبه‌های خاصی از زندگی زنان مربوط می‌شود، نداشته‌اند؛ جنبه‌هایی که می‌توانند ناشی از ویژگی بدن زنان و تفاوت‌های بیولوژیک یا حاصل فرایند جامعه‌پذیری و قضاوت‌های ارزشی جامعه باشند. در نتیجه، به‌زیستی جنسیتی حاصل نشده است.

در حالی که برخی از نابرابری‌ها مانند «طول عمر» کمتر مردان به تفاوت‌های بیولوژیک و رفتارهای مردانه متصل هستند، پژوهشگران آن را امتیازی برای زنان و کیفیت زندگی آنان در نظر گرفته‌اند. از سوی دیگر، انتخاب و تصمیم زنان به‌عنوان عاملان در اولویت به‌زیستی دیگران بر به‌زیستی خودشان، غالباً در بحث‌های کیفیت زندگی نادیده باقی مانده است. همچنین در حالی که بسیاری از نابرابری‌های جنسیتی مؤثر بر به‌زیستی زنان - با ارتباط یا بدون ارتباط به منابع اقتصادی - در درون خانه و بیرون از بازارهای رسمی و عرصه‌های عمومی اتفاق می‌افتند، اما چون کمتر قابل مشاهده و اندازه‌گیری هستند کم‌کم در به‌زیستی جنسیتی مغفول مانده‌اند.

1- Sen

بدین ترتیب مشکلات مفهومی به‌زیستی جنسیتی، ضمن هشدار در تفسیر یافته‌های پژوهشی به‌ظاهر بی‌طرفانه، گویای وابستگی حوزه‌های تعیین‌شده برای فهم و ارزیابی کیفیت زندگی زنان به بسترهای اجتماعی و اقتصادی جوامع است.

۲- چالش‌های اندازه‌گیری به‌زیستی جنسیتی

می‌گویند اندازه‌گیری اولین قدم به سوی پیشرفت است (Morris, Saith and Harris-White, 1999: 467). به نقل از (1979)، اقدام دفتر عمران سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۵ در گزارش توسعه انسانی با پیشنهاد دو شاخص جنسیتی برای ارزیابی کیفیت زندگی زنان و تفاوت آنها با مردان، در ابعاد چندگانه و قابل مقایسه میان کشورها و در دوره‌های مختلف زمانی، چشم‌گیرترین اقدام در اندیشیدن، طراحی و اندازه‌گیری به‌زیستی جنسیتی است.

گرچه ترکیب جنبه‌های متفاوتی از نابرابری‌های جنسیتی در یک شاخص که گویای عملکرد و پیشرفت کشورها باشد کار آسانی نیست و به انتخاب حوزه‌های مرتبط، شاخص‌ها و وزن‌دهی آنها در یک چارچوب قابل مقایسه و قابل اعتماد بستگی دارد (Berenger and Verdier-Chouchane, 2007: 554-555) و به همین دلیل هم مورد نقدهای بسیاری قرار گرفته است، اما به هر حال از اهمیت این اقدام نمی‌کاهد. به‌طور یقین، اندازه‌گیری نابرابری‌ها با روش تجمیع شاخص‌های متفاوت و استفاده از داده‌های بین‌المللی مشکلاتی هستند که می‌توانند سبب اشتباه در تفسیر شوند و کاربرد این شاخص‌ها را محدود کنند. در این قسمت از مقاله، در سایه مسائل مفهومی طرح‌شده در بخش پیشین، در حد امکان به معرفی مختصر این شاخص‌ها و شاخص‌های دیگری پرداخته می‌شود که در بیست سال اخیر برای در نظر گرفتن مسائل خاص زنان در اندازه‌گیری‌های نابرابری‌ها و کیفیت زندگی طرح شده‌اند.

۲-۱- شاخص‌های نابرابری و توانمندی جنسیتی^۱

■ شاخص توسعه جنسیتی (GDI)^۲

این شاخص یک مقیاس کلی^۴ و عینی است که با سازگار

1- contextual

۲- برای اطلاعات بیشتر به بخش «کیفیت زندگی در عرصه جهانی» همین فصلنامه رجوع شود.

3- Gender Development Index

4- overall

کردن^۵ شاخص توسعه انسانی بر حسب نابرابری‌های جنسیتی موجود در طول عمر، آموزش و درآمد به دست می‌آید و شاخص جداگانه‌ای از به‌زیستی زنان و مردان به دست نمی‌دهد. تفاوت بین دو مقیاس «توسعه انسانی» و «توسعه جنسیتی» می‌تواند نشانه‌ای از افت به‌زیستی به‌دلیل نابرابری‌های جنسیتی در سه جزء توسعه انسانی باشد. در کشورهای با توسعه انسانی زیاد این تفاوت خیلی اندک است. در نتیجه، ارزش^۶ و رتبه^۷ توسعه جنسیتی چندان تفاوتی با توسعه انسانی این کشورها ندارد. در کشورهایی که تفاوت این دو مقیاس چشم‌گیر است به‌طور عمده ناشی از شکاف‌های جنسیتی در جزء درآمدی یا حوزه اقتصادی است و آموزش و سلامت (طول عمر) اثر ناچیزی بر آن دارند.

شاخص طول عمر با پذیرش فرض یک امتیاز پنج‌ساله برای زنان محاسبه می‌شود و کشورها بر اساس میزان کمتر یا بیشتر از این استاندارد سنجیده می‌شوند (Klasen, 2004). در نتیجه، روشن نیست که چگونه مرگومیر نوزادان پسر در بدو تولد یا فوت مردان به‌دلیل رفتارهای جنسیتی و لطمه‌زننده به سلامتی آنها مشابه مرگومیر بیشتر زنان به‌دلیل دسترسی کمتر به خدمات (مثلاً هنگام بارداری و زایمان) دیده می‌شود.

جزء درآمدی این شاخص به معنای تصویری از دسترسی افراد به منابعی که برای ادامه حیات و فعال بودن لازم است (تغذیه، مسکن، لباس و...) در نظر گرفته شده است. با توجه به مسائل مفهومی (توضیحات قسمت ۱)، این بخش از شاخص با مشکلات جدی مواجه است. نرخ مشارکت زنان و مردان در بازار کار رسمی و نابرابری در درآمدهای کسب‌شده و تفاوت‌های دستمزدی مهم‌ترین نکاتی هستند که از اعتبار این شاخص در برخی از کشورهای در حال توسعه به‌عنوان شاخص حساس به جنسیت می‌کاهند.

در جوامعی که تفاوت شاخص‌های توسعه انسانی و توسعه جنسیتی اندک است، ممکن است این تفسیر ایجاد شود که موضوع شکاف‌های جنسیتی به کشورهای توسعه‌یافته غیرمرتبط است. در حالی که چنین نیست، زیرا هنوز تفاوت‌های جنسیتی بسیاری در کشورهای صنعتی وجود

5- connected

6- value

7- rank

دارد که لزوماً همه آنها در نرخ‌های سه جزء شاخص توسعه جنسیتی منعکس نمی‌شود، مانند دسترسی نابرابر به فرصت‌ها و دستمزدهای نابرابر (Bradhan and Klasen, 2000). جزء آموزش این شاخص شاید کمترین نقدها را برانگیخته است. اما تعدادی از پژوهشگران با توجه به زمینه‌های اجتماعی کشورها در مورد متناسب بودن روش اندازه‌گیری آموزش، یعنی نرخ باسوادی بزرگسالان^۱ در مقابل نرخ ثبت‌نام بچه‌ها در سطوح مختلف آموزشی نظرهای متفاوتی دارند (Klasen, 2004).

به‌طور کلی، اغلب پژوهشگران بر این نظرند که شاخص توسعه جنسیتی فارغ از اینکه کدام یک از دو جنس محروم‌تر باقی مانده‌اند (Berenger and Verdier-Chouchane, 2007: 555) نابرابری‌های میان زنان و مردان را به‌درستی اندازه‌گیری نمی‌کند و نشان نمی‌دهد.

■ شاخص توانمندی جنسیتی (GEM)^۲

این شاخص درصد اندازه‌گیری به‌زیستی نیست، بلکه بر توانمندی نسبی زنان و مردان تمرکز می‌کند. سه جزء این شاخص عبارت‌اند از (Berenger and Verdi-er-Chouchane, 2007: 555):

۱) مشارکت زنان/مردان در قدرت و تصمیم‌گیری سیاسی (سه‌م در پارلمان)

۲) مشارکت زنان/مردان در قدرت و تصمیم‌گیری در زندگی اقتصادی (پست‌های ارشد و مدیریتی و شغل‌های حرفه‌ای)

۳) قدرت زنان/مردان بر کنترل منابع اقتصادی (برآورد سهم آنها در درآمد کسب‌شده)

اطلاعات موجود نشان می‌دهند که برخی از کشورهای موفق در توسعه انسانی و توسعه انسانی جنسیتی لزوماً در شاخص توانمندی جنسیتی که نشان‌دهنده مشارکت زنان در تصمیم‌گیری‌های کلان و خرد سیاسی و اقتصادی است پیشرفت چندانی نکرده‌اند. اما با توجه به اینکه توانمندی زنان هم به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به به‌زیستی و هم به‌عنوان بخشی از به‌زیستی (هدف) نقش مهمی دارد، در ارزیابی‌های به‌زیستی جنسیتی در نظر گرفته می‌شود.

انتقادات وارد شده به شاخص‌های توسعه جنسیتی و توانمندی جنسیتی را می‌توان در زمینه‌های مربوط به

انتخاب شاخص‌ها و وزن‌دهی آنها جمع‌بندی کرد. به‌طور خلاصه، منتقدان بر این نظرند که مفهوم توسعه انسانی خیلی گسترده‌تر از سه جزء محاسبه‌شده در توسعه جنسیتی است و همبستگی این شاخص‌ها با تولید ناخالص داخلی سرانه و ترکیب سطوح مطلق توسعه انسانی و نابرابری جنسیتی مقایسه کشورهای فقیر و ثروتمند در برابری جنسیتی را دشوار کرده است (Dijkstra, 2000). منتقدان بر این نظرند که نادیده گرفتن یا کم‌شماری کار زنان در بخش تأمین غذا و معیشت اکثریت نیروی کار، که تقریباً ۵۰ درصد از تولید ناخالص داخلی برخی از کشورها را تشکیل می‌دهد، (Berenger and Verdier-Chouchane, 2007: 556) سبب امتیازی به نفع زنان طبقه نخبه‌ای شده است که در بازار کار رسمی حضور می‌یابند (Chant, 2006). ادغام درآمد کسب‌شده در این شاخص نادرست است. شکاف درآمدی بین زنان و مردان ارائه‌کننده تصویر درستی از واقعیت نقش تولیدکنندگی زنان، کار بدون دستمزد آنان در خانه و... نیست. بنابراین وارد کردن درآمد در محاسبه دو شاخص شاید فقط در کشورهای صنعتی قابلیت کاربرد داشته باشد. علاوه بر اینها، در بُعد مشارکت سیاسی تعداد زنانی که بر صندلی‌های پارلمان تکیه زده‌اند شاخص مناسبی نیست، زیرا زنان فقط با نفوذ اقتصادی و سیاسی به آن دست می‌یابند (Berenger and Verdier-Chouchane, 2007: 557).

وقتی امید به زندگی بیشتر زنان با آموزش و درآمد جمع می‌شود در واقع تفاوت‌ها یکدیگر را خنثی می‌کنند (Dijkstra and Hanmer, 2000; Bardhan and Klasen, 1999). در نتیجه، این مسئله سبب نادیده ماندن ماهیت واقعی نابرابری‌ها در آموزش و سلامت می‌شود. برخی از پژوهشگران انتقاد می‌کنند که این دو شاخص به بازدارنده‌های نهادی که زنان با آن روبه‌رو هستند نمی‌پردازند و می‌توانند با شاخص‌های دیگری مانند موارد زیر تکمیل شوند (Morrisson and Jutting, 2005):

- سهم زنانی که پیش از ۲۰ سالگی ازدواج می‌کنند
- وجود چندهمسری قانونی و تعداد چندهمسران
- ندانن اجازه جابه‌جایی و تحرک به زنان
- میزان کنترل زنان بر دلاری

به‌طور کلی، تأکید بر کنترل و تصمیم‌گیری در عرصه

1- stock vs. flow

2- Gender Empowerment Index

$$GEQ = \frac{GDI}{HDI}$$

(White, 1997)

$$GI = \frac{HDI - GDI}{HDI}$$

(Forsythe et al, 1998)

علاوه بر اینها، شش شاخص خاص جنسیتی^۹ با کاربرد همان اطلاعات و روش توسعه انسانی طراحی شده‌اند. تهیه‌کنندگان این شاخص‌ها در دو مورد نهادهایی^{۱۰} هستند که در دهه اخیر به این کار اقدام کرده‌اند که نشان‌دهنده درک اهمیت نابرابری‌های جنسیتی برای ارزیابی به‌زیستی و کیفیت زندگی در جوامع مختلف است. با توجه به رابطه تنگاتنگ زمینه‌های اجتماعی با چارچوب مفهومی و انتخاب حوزه‌های مرتبط با نابرابری‌های جنسیتی و به‌زیستی، برخی از قاره‌ها نیز برای طراحی شاخص‌هایی ویژه شرایط خود (در این مورد شاخص

خصوصی به‌ویژه کنترل زنان بر بدن (روابط جنسی) مهم است. بنابراین باید به شاخص‌های مناسب‌تری برای کشورهای در حال توسعه اندیشید.

۲-۲- شاخص‌های جایگزین

برخی از پژوهشگران علاقه‌مند به موضوع نابرابری‌های جنسیتی و به‌زیستی زنان برای رفع ایرادهای توسعه انسانی جنسیتی در اندازه‌گیری نابرابری‌ها تلاش کرده‌اند شاخص‌های دیگری با استفاده از رابطه مقیاس‌های توسعه انسانی و توسعه جنسیتی و حساس به جنسیت ارائه کنند، مانند شاخص نابرابری جنسیتی (GI) و برابری جنسیتی (GEQ) که محاسبه آنها به شرح زیر پیشنهاد شده است:

جدول ۱. شاخص‌های جایگزین جنسیتی

نام شاخص	تعداد شاخص‌ها	تعداد کشورها	ملاحظات
شاخص کمیته بحران جمعیت ^۱ (PCC)	۲۰ شاخص	۹۹	ترکیب انواع مختلف شاخص‌ها (برخ‌ها، نسبت‌ها و شکاف‌ها)
شاخص جایگزین مرکب ^۲ (AC)	۱۶ شاخص	۱۱۲	ترکیب نسبت‌های جنسیتی و شکاف‌های جنسیتی
جایگاه نسبی زنان ^۳ (RSW)	۳ شاخص (از GDI)	۱۳۶	فقط نسبت مردان-زنان
شاخص استانداردشده برابری جنسیتی ^۴ (SIGE)	۵ شاخص	۱۱۵	فقط نسبت مردان-زنان
شاخص جنسیت و توسعه آفریقا ^۵ (AGDI)- شاخص وضعیت زنان ^۶ (GSI) -رتبه‌بندی پیشرفت زنان آفریقای ^۷ (AWPS)	۴۲ شاخص ۳۱ شاخص	۱۲	فقط نسبت مردان-زنان مقیاس کیفی
شکاف جنسیتی جهانی ^۸	۱۷ شاخص	۱۱۵	فقط نسبت مردان-زنان

منبع: Berenger and Verdier-Chouchane, 2007: 559

9- Gender- Specific Indices <?>- The United Nations
10- Economic Commission for Africa (UNECA) and The World Economic Forum

1- Population Crisis Committee (PCC)
2- Alternative Composite Index (AC)
3- Relative Status of Women (RSW)
4- Standardised Index of Gender Equality (SIGE)
5- African Gender and Development Index (AGDI)
6- Gender Status Index (GSI)
7- African Women's Progress Scoreboard (AWSP)
8- Global Gender Gap

جنسیتی و توسعه آفریقا) اقدام کرده‌اند.

در محاسبه شاخص‌های توسعه جنسیتی، وقتی اطلاعات خاص زنان وارد شاخص‌های ارزیابی به‌زیستی می‌شود، مانند داده‌های مربوط به سلامت، بارداری و مرگومیر هنگام زایمان، در واقع وضعیت فقر و ثروت کشورها و همبستگی احتمالی میان فقر و پایگاه زنان نیز نشان داده می‌شود. در این صورت داده‌ها کمتر بیان‌کننده نابرابری‌های جنسیتی هستند و بیشتر پایگاه به‌زیستی زنان را نشان می‌دهند. بنابراین می‌توان به دو سطح از شاخص‌های جنسیتی پرداخت؛ شاخص‌هایی که نابرابری‌های جنسیتی را اندازه‌گیری می‌کنند و شاخص‌هایی که سطح محرومیت و به‌زیستی زنان را نشان می‌دهند. دقت در تفاوت این دو موضوع سبب طرح شاخص‌های جدیدی برای بهتر نشان دادن نابرابری‌ها و همچنین به‌زیستی جنسیتی شده است.

■ شاخص جینی جنسیتی (GG)^۱

این شاخص برای اندازه‌گیری نابرابری‌های جنسیتی از روشی بهره می‌برد که معمولاً برای نشان دادن توزیع درآمد و نمایش نابرابری‌های درآمدی یک جامعه استفاده می‌شود و بر مبنای همان معیارها و اطلاعات شاخص‌های سازمان ملل متحد محاسبه می‌شود.

این شاخص با هدف نشان دادن نابرابری‌های جنسیتی بر پایه تفاوت در عملکردهای زنان و مردان و با اطلاعات قابل دسترسی برای تعدادی از کشورها (جدول ۲) محاسبه و ارائه شده است. بر اساس محاسبات صورت‌گرفته^۲، نابرابری‌های جنسیتی برای شاخص‌های مختلف به‌طور نسبی کم و نتایج به تفکیک

مناطق جغرافیایی نشان‌دهنده بیشترین نابرابری‌های جنسیتی در همه حوزه‌ها در کشورهای خاورمیانه است.

■ شاخص محرومیت نسبی زنان (RWD)^۳

با هدف اندازه‌گیری نابرابری‌ها در عملکردهای^۴ زنان و مردان از ترکیب شاخص‌های سلامت، آموزش و مشارکت استفاده شده است. با حذف حوزه اقتصادی و بُعد مالی در سنجش نابرابری‌ها، در ترکیب شاخص سلامت زنان^۵ نسبت جنسی به‌عنوان تکمیل‌کننده اطلاعات امید به زندگی وارد شده است. علاوه بر این، برای اندازه‌گیری قابلیت^۶ زنان از شاخص‌های آموزش و فرصت‌های مشارکت در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی استفاده شده است.

محاسبات انجام‌شده نشان‌دهنده همبستگی قوی میان این شاخص و سه جزء تشکیل‌دهنده آن است، اما ضریب همبستگی میان سه جزء ضعیف و معنادار نیست (Berenger and Verdier-Chouchane, 2007: 568-582).

این اطلاعات نشان‌دهنده رفتارها و برخوردهای متفاوت دختران و پسران در اجزای سه‌گانه شاخص محرومیت نسبی زنان بسته به منطقه جغرافیایی است. نابرابری در مشارکت اقتصادی و سیاسی در همه مناطق زیاد است، اما به‌طور کلی خاورمیانه بیشترین نابرابری‌ها و محرومیت زنان را در مشارکت و سلامت نشان می‌دهد. اجزای شاخص سلامت حاکی از تبعیض علیه دختران نیست، بلکه دسترسی نابرابر به خدمات درمانی و سلامتی را نشان می‌دهد.

جدول ۲. شاخص جینی جنسیتی (GG) به تفکیک مناطق جغرافیایی

کل	درآمد	آموزش	امید به زندگی	
۰/۱۳۰۲۶۲	۰/۱۰۸۴۰۷	۰/۱۸۲۵۲	۰/۰۶۱۶۷۷	آفریقا (۴۸ کشور)
۰/۲۴۱۰۸۷	۰/۳۰۷۵۲۴	۰/۲۴۵۴۳۸	۰/۱۷۷۳۳۶	خاورمیانه (۱۰ کشور)
۰/۰۶۰۸۴۸	۰/۱۱۷۵	۰/۰۴۱	۰/۰۴۵۷	آمریکای لاتین (۲۶ کشور)
۰/۰۹۹۴۸۹	۰/۱۱۷۴۴	۰/۱۱۴۳۰۷	۰/۰۵۹۷۴۷	آسیا (۲۱ کشور)
۰/۰۴۸۴۹	۰/۰۳۹۸۴۴	۰/۰۳۸۵۸۱	۰/۰۷۱۲۲۱	سایر کشورها (۴۸ کشور)

منبع: Berenger and Verdier-Chouchane, 2007: 564

3- Relative Women Disadvantage Index

4- functioning

۵- این اقدام برای رفع مشکل مفهومی امید به زندگی، پدیده زنان گمشده و انتخاب جنس جنین صورت گرفته است.

6- capability

1- Gender Gini Index

۲- برای آشنایی با نحوه محاسبه و کشورهایی که اطلاعات آنها منظور شده است به Berenger and Verdier-Chouchane, 2007: 562-565 رجوع شود.

جدول ۳. شاخص محرومیت نسبی زنان (RWD) به تفکیک مناطق جغرافیایی

کل	مشارکت	آموزش	سلامت	
۰/۷۹۸۶۹۴	۰/۵۶۳۰۴۵	۰/۷۷۴۷۴۲	۰/۹۳۰۶۷	آفریقا (۴۹ کشور)
۰/۷۷۰۴۵۳	۰/۳۰۷۲۲۵	۰/۸۵۸۳۲۱	۰/۹۱۷۰۴۱	خاورمیانه (۱۱ کشور)
۰/۸۷۹۴۴۴	۰/۴۶۵۲۲	۰/۹۷۵۸۴۳	۰/۹۹۳۷۰۴	آمریکای لاتین (۲۷ کشور)
۰/۸۵۰۰۵۳	۰/۵۷۱۲۳۴	۰/۸۷۸۶۷۷	۰/۹۶۱۱۹۴	آسیا (۲۰ کشور)
۰/۹۱۹۲۱۶	۰/۶۳۰۰۲۸	۰/۹۸۷۱۳۱	۰/۹۹۸۴۱۴	سایر کشورها (۴۹ کشور)

منبع: Berenger and Verdier-Chouchane, 2007: 568

علاوه بر بهزیستی زنان، بهزیستی فرزندان را هم وارد محاسبات کرده‌اند. در نتیجه، هفت شاخص بهزیستی زنان و سه شاخص بهزیستی کودکان در شاخص کل کیفیت زندگی تلفیق شده است:

■ بهزیستی زنان

(۱) مرگ و میر مادران هنگام زایمان

(۲) امید به زندگی

(۳) ترکیب آموزش سه سطح ابتدایی، متوسطه و دانشگاه

(۴) نرخ باسوادی

(۵) نرخ فعالیت اقتصادی

(۶) سهم صندلی‌های زنان در مجلس

(۷) شاخص سیاست سقط جنین

■ بهزیستی کودکان

(۱) ثبت‌نام در دوره آموزش ابتدایی

(۲) سهم کم‌وزنی بچه‌ها یا کوتاه‌قدی

(۳) کودکان کار

بدین ترتیب قابلیت‌هایی که پایگاه زنان را مشخص می‌کند شامل شاخص‌های سلامتی، آموزش و فراهم بودن/نبودن فرصت‌ها برای فعال بودن زنان در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و همچنین حق تصمیم‌گیری در مورد فرزندآوری است.

در مورد کودکان، تغذیه آنها از طریق کم‌وزنی و نیز ثبت‌نام آنها در مدرسه برای مشخص کردن غیبتشان از آموزش و منظور کردن بچه‌های کار برای نشان دادن محرومیت آنان از به دست آوردن قابلیت‌های لازم برای

داده‌های به‌دست‌آمده درباره نابرابری‌های بین زنان و مردان این پرسش را ایجاد می‌کند که «چه رابطه‌ای میان نابرابری‌ها و سطح بهزیستی زنان وجود دارد و برای ساختن یک شاخص کیفیت زندگی زنان چگونه باید اقدام کرد؟»

۲-۳- شاخص کیفیت زندگی زنان (WQL)

این شاخص درصدد بررسی و تحلیل توسعه انسانی بر پایه دیدگاه‌های زنانه با فراهم کردن زمینه دیده شدن مسائل زنان و ارزیابی ظرفیت‌ها و فرصت‌هایی است که به زنان داده می‌شود. این شاخص کیفیت زندگی زنان را در درون شاخصی از نابرابری‌ها می‌بیند و تلاش دارد رابطه بین نابرابری‌ها (محرومیت‌ها و آسیب‌پذیری‌های زنان) و قابلیت‌های آنان تشخیص داده شود. در این شاخص اطلاعات نشان‌دهنده نابرابری‌های جنسیتی مانند شاخص محرومیت نسبی زنان (RWD) با شاخص کیفیت زندگی زنان (WQL) تکمیل می‌شود و پیش‌فرض این شاخص وجود یک رابطه منفی میان نابرابری‌های جنسیتی و بهزیستی زنان است.

در چارچوب رویکرد قابلیت، شاخص کیفیت زندگی زنان چنین تعریف شده است: ترکیب نتایج کار انسان‌ها (کار کردها) و قابلیت‌ها که شامل ارزش‌گذاری دستاوردها نیز می‌شود. این شاخص زنان را با مردان مقایسه نمی‌کند، بلکه از اطلاعاتی استفاده می‌کند که فقط زنان و کودکان را در بر می‌گیرد و پیشنهاددهندگان با منظور کردن داده‌های خاص زنان و کیفیت زندگی آنها،

جدول ۴. شاخص کیفیت زندگی زنان و کودکان به تفکیک مناطق جغرافیایی

مناطق	WQL	زنان	کودکان
آفریقا (۴۹ کشور)	۰/۵۱۲۰۰۲	۰/۳۶۲۴۴۹۵	۰/۵۴۴۳۶۶
خاورمیانه (۱۱ کشور)	۰/۶۱۱۹۳۷	۰/۵۱۰۲۴۹	۰/۸۰۱۱۱۶
آمریکای لاتین (۲۷ کشور)	۰/۷۰۳۳۵۲	۰/۶۰۳۳۴۸	۰/۸۵۵۴۸۵
آسیا (۲۰ کشور)	۰/۶۱۱۹۶۹	۰/۵۶۲۹۱۶	۰/۷۰۱۱۵۲
سایر کشورها (۴۹ کشور)	۰/۸۳۲۵۰۰	۰/۷۹۰۴۵۷	۰/۹۰۸۹۲۹

منبع: Berenger and Verdier-Chouchane, 2007: 573

بخش دوم: تأثیر پذیری به‌زیستی جنسیتی

به‌زیستی انسان متأثر از وضعیت او در ابعاد گوناگون زندگی است و نمی‌توان کیفیت زندگی را فقط از یک منظر یا با تمرکز بر یک جنبه از زندگی مطالعه کرد. علاوه بر این، به‌زیستی انسان‌ها نه در خلأ که در رابطه با دیگران و در زمینه‌های^۲ اجتماعی و فرهنگی مختص به خود آنها شکل می‌گیرد و در این چارچوب درک و تحلیل می‌شود.

در مطالعه کیفیت زندگی، به‌ویژه آنجا که مقایسه جوامع مدنظر است، غالباً با رویکردی عینی^۳ جنبه‌های قابل مشاهده و اندازه‌گیری‌های کمی مورد توجه قرار گرفته و شاخص‌های بسیاری هرچند با مشکلات مفهومی و کاستی‌های روشی تدوین شده است. آنچه از شاخص‌های نابرابری‌های جنسیتی و شاخص‌های جایگزین برای اصلاح و تکمیل آنها در حد منظور کردن ویژگی‌های خاص زنان و به‌زیستی کودکان در بخش پیشین مطرح شد، همگی بر جنبه‌های عینی کیفیت زندگی متمرکزند و نتایج دسترسی زنان و مردان و برخورداری‌ها را برای ادامه حیات و فعالیت به تصویر می‌کشند. اما همه اینها ارزیابی به‌زیستی زنان و مردان از نگاه دیگران است. رضایت/نارضایتی زنان و مردان، آن‌گونه که افراد خود کیفیت زندگی‌شان را احساس و تجربه می‌کنند، چگونه مطالعه می‌شود؟

در پاسخ به این پرسش، رویکرد ذهنی به‌زیستی^۴ برای

فعال بودن در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی در آینده در نظر گرفته شده است.

با محاسبه این شاخص عملکرد هر کشور بر اساس پایگاه زنان و به‌زیستی آنان قابل بررسی و مقایسه خواهد بود. محاسبات نشان می‌دهند که کشورهای خاورمیانه و آفریقا هم در نابرابری‌های جنسیتی و هم در به‌زیستی زنان بیشترین کمبودها^۱ را دارند.

بدین ترتیب، شاخص محرومیت نسبی (RWD) مشخص‌کننده نابرابری‌های جنسیتی (بدون منظور کردن بُعد اقتصادی و مالی) است و شاخص کیفیت زندگی زنان (WQL) و در واقع توسعه انسانی را از دیدگاه زنان نشان می‌دهد. محاسبه رابطه میان این دو شاخص نشان‌دهنده همبستگی قوی و رابطه میان پایگاه زنان و نابرابری‌های جنسیتی است. اگرچه این همبستگی حاکی از رابطه علی نیست، اما گویای آن است که نابرابری‌های جنسیتی بر پایگاه و به‌زیستی زنان (مادران) و کودکان تأثیر می‌گذارد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که وضعیت شاخص کیفیت زندگی زنان به‌طور جدی با معیارهای نابرابری جنسیتی رابطه دارد و مشخص‌ترین نتیجه‌گیری این است که اگر کاهشی در نابرابری جنسیتی به وجود بیاید، بهبودی نیز در به‌زیستی زنان حاصل می‌شود.

2- context

3- objective well-being approach

4- subjective well-being approach

1- deficit

متفاوت تعریف کرده و در مواردی نیز خانواده را به عنوان حوزه‌ای مستقل در ارزیابی‌های ذهنی از کیفیت زندگی وارد کرده‌اند (Cummins, 1996; Salvatore and Muñoz, 2004; Sastre, 2001; Rojas, 2004).

این بخش از مقاله با رویکرد ذهنی از بهزیستی پیش می‌رود و نتایج برخی از پژوهش‌های انجام‌شده با داده‌های گردآوری‌شده در سطح ملی را در جوامع مختلف ارائه می‌کند. به‌طور یقین، به‌دلیل تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی این جوامع و همچنین تفاوت در تعاریف، حوزه‌های تعیین‌کننده کیفیت زندگی در مطالعه، روش‌های اندازه‌گیری و شاخص‌ها امکان تلفیق نتایج این پژوهش‌ها وجود ندارد. اما تلاش می‌شود آن بخش از یافته‌ها که حاکی از تفاوت‌ها یا تشابهات زنان و مردان در رضایت از زندگی و برداشت‌های ذهنی آنها از عوامل مؤثر بر کیفیت زندگی‌شان است، ارائه شود تا در این عرصه محدود مشخص شود که کدامیک از دو جنس رضایت بیشتری از زندگی دارند و کدامیک از ابعاد زندگی در این رضایت نقش بیشتری ایفا می‌کنند.

۱- شکاف جنسیتی شادی^۴ در ژاپن

ژاپن در جهان نه‌تنها با امید به زندگی بالا و روند افزایش‌یابنده جمعیت سالمند شناخته شده، بلکه به داشتن ساختار اجتماعی سخت و نسبتاً سنتی که مسیر زندگی انسان‌ها را از قبل تعیین کرده، مشهور شده است (Sugimoto, 2010). در یک پیمایش بین‌المللی^۵ (Tesch, 2007; Römer et al, 2007)، هنگامی که ژاپنی‌ها با این پرسش مواجه شده‌اند که «آیا وقتی شغل کم است، مردان حق بیشتری نسبت به زنان برای شاغل شدن دارند؟»، فقط حدود ۲۱ درصد از پاسخگویان با آن مخالف بوده‌اند. یعنی نزدیک به ۸۰ درصد نابرابری جنسیتی در دسترسی به فرصت‌های شغلی را پذیرفته‌اند. با این ویژگی‌ها، تفاوت‌های جنسیتی و سنی در بهزیستی ذهنی در ژاپن بیشتر از سایر کشورها آشکار می‌شود.

اغلب مطالعات مربوط به ژاپن شکاف بزرگی را در شادی بین مردان و زنان گزارش کرده‌اند (Ohtake, 2012);

۴- پژوهشگران در این تحقیق مفاهیم شادی (happiness) و رضایت از زندگی را مانند بسیاری از محققان دیگر (Frey, 2008; Veenhoven, 1991, 2008) به جای هم استفاده می‌کنند.
5- The World Value Survey

مطالعات کیفیت زندگی بر پایه جریان اطلاعات از مردم به پژوهشگران، نظریه‌پردازان و سیاست‌گذاران مطرح شده که ویژگی‌هایی کاملاً متفاوت با رویکرد عینی بهزیستی دارد:

- کیفیت زندگی را ماهیتاً موضوعی ذهنی می‌پندارد.
- به جای برخورد هنجاری پژوهشگران درباره «زندگی خوب»، به نظرات خود افراد درباره کیفیت زندگی متکی است.
- قضاوت افراد درباره حوزه‌های مهم و عوامل مؤثر بر کیفیت زندگی آنها را بر قضاوت دیگران برتر می‌داند.
- ارزیابی ذهنی افراد را از یک پدیده واحد لزوماً یکسان نمی‌داند.

برخی از پژوهشگران رضایت از زندگی را به صورت یک «کل»^۱ مورد پرسش قرار داده‌اند و گروهی، چون زندگی مجموعه‌ای از حوزه‌های مختلف^۲ است، به نقش هر یک از این حوزه‌ها در شکل‌گیری رضایت از زندگی پرداخته‌اند. حوزه‌های مؤثر بر رضایت از زندگی افراد گاه از سوی خود آنها و در مواردی با توجه به هدف تحقیق، قضاوت‌های ارزشی و بر پایه شرایط اجتماعی و فرهنگ جامعه انتخاب شده‌اند.

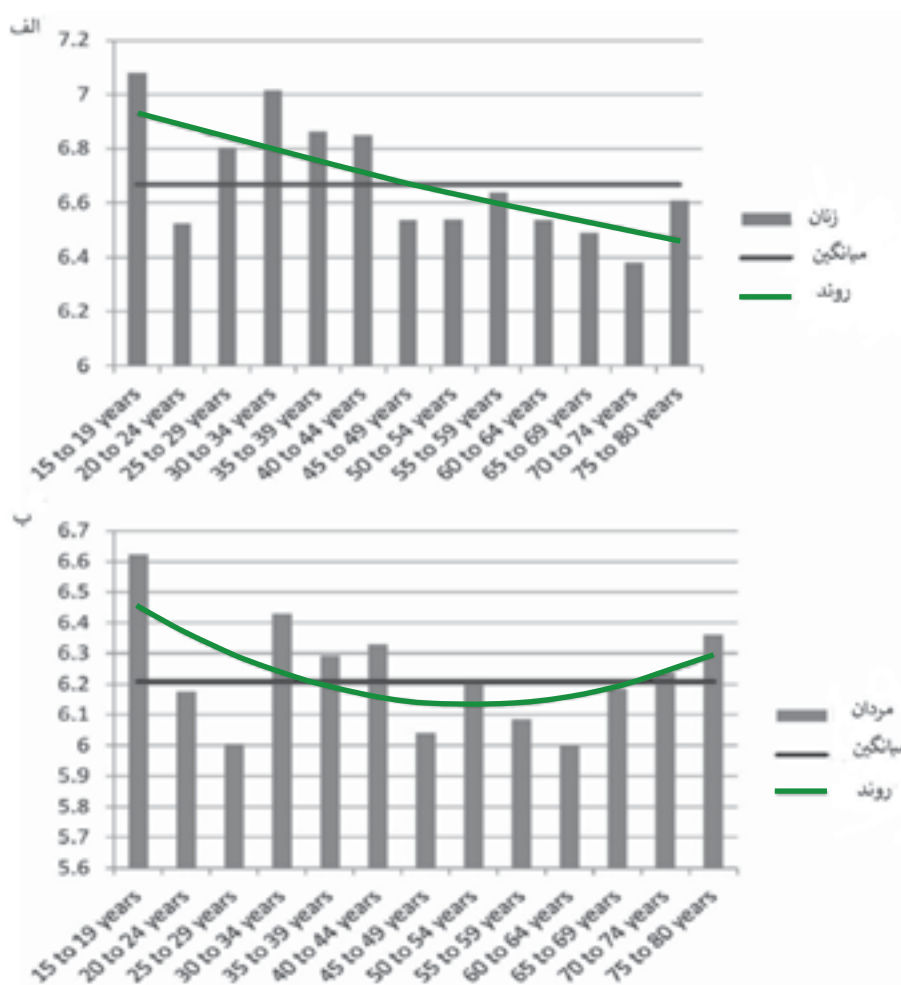
بر اساس مروری بر ادبیات و فراتحلیل پژوهش‌های کیفیت زندگی، حوزه‌های عمده‌ای را که مطالعه شده‌اند می‌توان چنین مشخص کرد:

- بهزیستی مادی، وضعیت مالی
- سلامتی
- شغل و بهره‌وری^۳
- صمیمیت روابط، مشارکت در اجتماع
- امنیت
- بهزیستی احساسی و عاطفی
- مسکن
- اوقات فراغت
- محیط

تعدادی از پژوهشگران حوزه‌ها را با عناوین و گاه در اجزای

1- overall approach
2- domain life strategic approach
3- productivity

نمودار ۱. میانگین شادی بر حسب جنسیت و سن



منبع: Tiefenbach and Kolbacher, 2014: 189

(الف و ب) خلاصه شده است. این نمودارها متوسط شادی در گروه‌های سنی برای کل نمونه و به تفکیک زنان و مردان، بالاترین و پایین‌ترین میزان شادی در گروه‌های سنی و خط روند آن را نشان می‌دهند. بر اساس این اطلاعات، متوسط شادی مردان ۶/۲۱ است که ۰/۴۶ کمتر از شادی زنان (۶/۶۷) است. با توجه به خط روند مشخص می‌شود که رابطه سن و شادی برای مردان شکل U دارد (نمودار ب)، در حالی که این روند برای زنان جریانی کاهش‌یابنده است (نمودار الف). در این پژوهش رابطه متغیرهای دیگری با میزان شادی زنان و مردان بررسی و تحلیل شده است که مهم‌ترین یافته‌ها به طور خلاصه ارائه می‌شود:

Kusago, 2008) و تحلیل یافته‌های پیمایش‌های ملی شواهد بیشتری را در تأیید تحقیقات پیشین و اینکه زنان در ژاپن شادتر از مردان هستند، به دست می‌دهند. همچنین بر اساس مقایسه‌های انجام‌شده، شکاف جنسیتی شادی در کشور ژاپن از سایر کشورها بزرگ‌تر است (Tiefenbach and Kolbacher, 2014).

داده‌های پیمایش ملی «ترجیحات سبک زندگی»^۱ در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ (یک دوره سه‌ساله) مورد استناد این گزارش پژوهشی (Tiefenbach and Kolbacher, 2013) است. مجموع اطلاعات خام پیمایش‌های ملی که هر سال با حدود ۵ هزار نمونه و شامل زنان و مردان ۱۵ تا ۸۰ ساله ژاپنی انجام شده در نمودار ۱

1- National Survey on Life Style Preferences
2- pooled data

3- bipolynomial trend line

- رابطه درآمد و شادی برای هر دو گروه زنان و مردان مثبت است، اما ضریب همبستگی آن برای مردان بزرگتر است.
 - بچه‌ها به سطح شادی زنان و مردان می‌افزایند، گرچه برای هیچ‌یک از نظر آماری معنی‌دار نیست و فقط بچه‌های کوچک‌تر از ۶ سال بر بهزیستی زنان تأثیرگذارند.
 - وضعیت مالی و پس‌انداز نداشتن بر رضایت زنان ژاپنی پیامد منفی دارد^۱.
 - فقط پست‌های مدیریتی بر شادی مردان اثر مثبت دارد.
 - مفاهیم شادی و رضایت از زندگی را حداقل در ژاپن می‌توان به جای هم استفاده کرد.
- بدین ترتیب، در این مطالعه هم، با تأیید یافته‌های پژوهش‌های پیشین، زنان در ژاپن به‌طور معناداری سادتر از مردان هستند.

۲- زنان در استرالیا اندکی بیشتر از مردان از زندگی رضایت دارند

آیا زنان در استرالیا خوشحال‌تر از مردان هستند؟ برای پاسخ به این پرسش و درک تفاوت‌های جنسیتی در رضایت از زندگی از چارچوب نظری «تعادل در بهزیستی» استفاده شده است. به‌طور بسیار خلاصه، این رویکرد نظری پیشنهاد می‌کند که انسان‌ها به شیوه‌ای مشابه حفظ تعادل^۲ حرارت بدن تلاش کنند تا بهزیستی ذهنی خود را کنترل و با ثبات نسبی حفظ کنند. بهزیستی ذهنی^۳ افراد می‌تواند تحت تأثیر شرایط بد و ناگوار افت کند. اما تمایل انسان‌ها به حفظ تعادل سبب استفاده از مکانیسم‌ها یا به عبارت دیگر محافظان درونی و بیرونی برای دفاع از آن می‌شود. اغلب افراد به‌صورت ماهرانه‌ای از طریق حفظ روال‌های عادی زندگی و مدیریت آن از چالش‌های جدی پرهیز می‌کنند، ولی به هر حال حوادث غیرمنتظره و پیش‌بینی‌نشده مثبت یا منفی می‌تواند موجب تغییر بهزیستی فردی و افزایش یا کاهش آن در یک دوره زمانی غالباً کوتاه شود که با

۱ آنهايي هم که پس‌اندازهای زیادی را اعلام کرده‌اند اثر معنادار مثبتی بر شادی‌شان دیده نمی‌شود.

2- homeostasis
3- Subjective Well-Being (SWB)

استفاده از محافظان درونی و بیرونی به سازگاری مجدد می‌انجامد. اگر تجربیات منفی به‌صورت شدید، مکرر، مستمر و در یک دوره طولانی رخ دهد، قدرت برقراری تعادل فرد (به معنای تاب‌آوری^۴) آسیب می‌بیند و خطر بیماری‌های روانی افزایش می‌یابد.

در خط مقدم حفظ تعادل و ثبات نسبی بهزیستی، پرهیز از تعامل با شرایط منفی محیطی است. مهم‌ترین منابع در دفاع از بهزیستی ذهنی (محافظان بیرونی) روابط نزدیک با دیگران و منابع مالی است. گرچه در مورد اهمیت منابع مالی گاهی برداشت‌های ناصحیحی وجود دارد، اما در این حد باید توجه داشت که پول و ثروت به افراد کمک می‌کند از خودشان در برابر شرایط محیطی بالقوه منفی دفاع کنند. علاوه بر محافظان بیرونی، محافظان درونی نیز از طریق تغییر نوع نگاه نسبت به عوامل چالش‌زا^۵ یا خود افراد به کاهش تأثیر عدم موفقیت‌ها بر احساس مثبت آنها کمک می‌کنند.

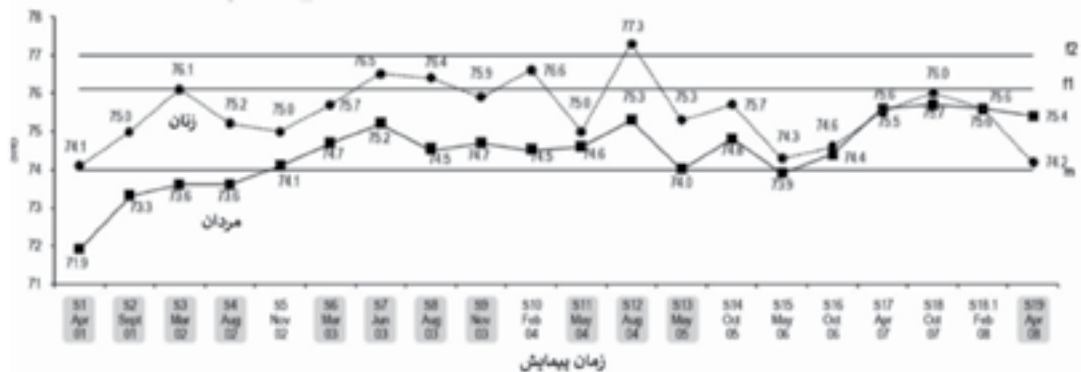
به‌طور خلاصه، محافظان بیرونی و درونی افراد را از حفظ بهزیستی مطمئن می‌کنند. بنابراین همواره ثبات نسبی قابل ملاحظه‌ای در بهزیستی ذهنی وجود خواهد داشت. اما این چارچوب نظری به پرسش تفاوت‌های جنسیتی در بهزیستی ذهنی چگونه پاسخ می‌دهد؟

به نظر پژوهشگران دلایل کافی وجود دارد که بهزیستی درونی میان زنان و مردان مشابه دانسته شود (Cummins, 2014)، اما اگر در زندگی به‌طور مستمر و سیستماتیک یک جنس بر دیگری ترجیح داده شود، به‌آسانی می‌تواند سبب تفاوت‌های جنسیتی در بهزیستی ذهنی شود. با پذیرش درستی این گزاره می‌توان نتیجه گرفت که تفاوت‌های جنسیتی نتیجه محرومیت‌هایی است که افراد تجربه می‌کنند و در مورد زنان یک منبع چنین محرومیتی (حداقل به‌صورت نظری) ماندگاری نقش‌های سنتی زنان در انجام فعالیت‌های خانه و مراقبتی بدون دستمزد در مقابل کار دستمزدی مردان است. با آگاهی از تفاوت‌های فرهنگی، درآمد، سطح تحصیلات و... که بر تداوم نقش‌های جنسیتی تأثیرگذارند، کماکان

۴- تاب‌آوری: به معنای بازتعریف شرایط و مجدداً به حالت طبیعی بازگشتن (Cummins, 2014)

۵- بیان جملاتی نظیر «چنداً مرا آزمایش می‌کند»، «تقصیر من نبود» و «آنچه اتفاق افتاد، اصلاً مهم نبود» نشانه‌هایی از تلاش برای حفظ تعادل بهزیستی ذهنی است.

نمودار ۲. شاخص به‌زیستی شخصی (PWI) به تفکیک جنسیت در پیمایش‌های ملی استرالیا



منبع: Cummins, 2014: 30

و میزان تفاوت میان زنان و مردان نشان‌دهنده ثبات نسبی به‌زیستی در تأیید نظریه طرح‌شده است. احتمالاً تغییرات آخرین پیمایش نیز تصادفی نیست، بلکه ناشی از پیامدهای سیستماتیک عواملی بر جمعیت است که به نفع به‌زیستی مردان (که پایین‌تر از سطح مورد انتظار بوده) عمل کرده است. در توضیح بیشتر شاید بتوان گفت زنانی که در بالاترین سطح به‌زیستی ذهنی بوده‌اند دیگر جایی برای ارتقا ندارند. بنابراین آنهایی که در سطح پایین‌تری از به‌زیستی هستند (مردان) امکان ارتقا یافته‌اند.

در این پیمایش‌ها حوزه‌های به‌زیستی شخصی متشکل از هفت حوزه سلامت، استاندارد زندگی، امنیت، روابط، اجتماع، امنیت آینده و دستاوردها بوده است. بر اساس تجزیه و تحلیل داده‌های همه پیمایش‌ها، در تمامی این حوزه‌ها در تعامل^۳ با متغیر جنسیت یا بدون آن در رضایت زنان ثبات نسبی وجود داشته است. در حالی که در همه حوزه‌ها سطح رضایت بالاتر زنان دیده می‌شود، فقط در حوزه «امنیت» است که رضایت مردان به‌طور یکنواخت بیشتر از زنان^۴ است و زنان بالاترین رضایت را در حوزه روابط با دیگران اعلام کرده‌اند. به‌طور خلاصه، نتایج حاکی از آن است که رضایت زنان از حوزه‌ها بیشتر از مردان است و در همه پیمایش‌ها تغییرات برای هر دو جنس ناچیز بوده است.

با هدف توضیح بیشتر تفاوت‌های جنسیتی در به‌زیستی

می‌توان پیش‌بینی‌هایی را درباره رابطه به‌زیستی ذهنی و نقش‌های جنسیتی سنتی انجام داد.

در چارچوب نظری «تمایل به حفظ ثبات نسبی به‌زیستی» و احتمال اینکه نقش‌های جنسیتی سنتی می‌توانند منبع یا مانع رضایت و شادی باشند داده‌های گردآوری‌شده در پیمایش ملی «به‌زیستی شخصی» (PWI) در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ مورد واکاوی قرار گرفته است. با پوشش جمعیت ۱۸ سال به بالای استرالیا در هر پیمایش داده‌های لازم شامل شاخص به‌زیستی شخصی، شاخص به‌زیستی ذهنی و همچنین اطلاعات دموگرافیک جمع‌آوری شده است.^۱

نتایج یافته‌ها حاکی از آن است که در تمام پیمایش‌ها به‌طور متوسط نرخ به‌زیستی ذهنی زنان حدود یک‌درصد بیشتر از مردان است. اطلاعات (نمودار ۲) نشان می‌دهد که در طول دوره مورد مطالعه تفاوت‌های جنسیتی تغییر کرده است؛ در چهار سال نخست تفاوت‌های جنسیتی معنادار بوده و از سال ۲۰۰۵ به بعد به‌طور مستمر به‌زیستی ذهنی زنان روند کاهش‌یابنده‌ای را طی کرده و شکاف جنسیتی کم شده است (بدون رنگ خاکستری). در آخرین پیمایش نیز جهت آن برعکس شده و به‌زیستی ذهنی مردان از زنان بیشتر شده است. گرچه بر اساس محاسبات سطح معناداری آن ۰/۰۵ است، اما به هر حال در چنین مطالعه‌ای روند تغییرات نیز مهم است. یکنواختی در جهت

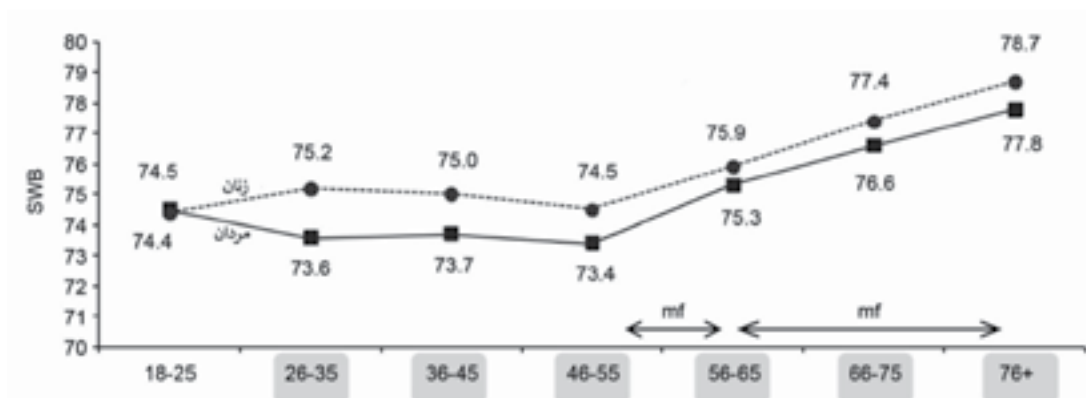
3- interaction

۴- البته این تفاوت بر نتایج کل حوزه‌ها تأثیری نداشته است.

1- Personal Wellbeing Index (PWI)

2- http://www.deakin.edu.au/research/acqol/index_wellbeing/index.htm

نمودار ۳. شاخص به‌زیستی ذهنی به تفکیک جنسیت و سن



منبع: Cummins, 2014: 37

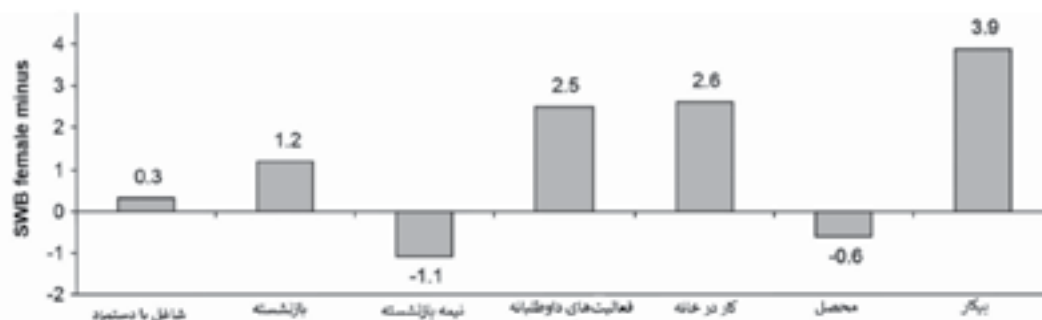
می‌گذارد و در واقع این گونه اشتغال بر به‌زیستی زنان تأثیر نداشته است.

- بر اساس داده‌های خلاصه‌شده (نمودار ۴)، تفاوت‌های جنسیتی میان وضعیت‌های شغلی به‌طور قابل ملاحظه‌ای متفاوت است. هیچ تفاوت آماری معناداری میان زنان و مردانی که شاغل، نیمه‌بازنشسته یا به‌طور کامل بازنشسته و یا محصل هستند به چشم نمی‌خورد. اما در سه گروه دیگر (فعالیت‌های داوطلبانه، کار در خانه، بی‌کار) امتیازات زنان کاملاً بارز است. سهم مردان در این سه گروه ۶/۴ درصد از کل مردان و سهم زنان ۲۳/۳ درصد از کل زنان است. بنابراین به نظر می‌رسد تفاوت‌های جنسیتی زنان به میزان زیادی ناشی از سهم بزرگ‌تر آنها در وضعیت شغلی در این سه گروه است که با نقش‌های جنسیتی‌شان سازگاری دارد.

ذهنی، اثرات تعدادی از متغیرهای مهم دموگرافیک نیز تجزیه و تحلیل شده است که برخی از آنها به‌طور خلاصه ارائه می‌شود:

- در گروه‌های سنی جوان تفاوت‌های جنسیتی وجود ندارد، ولی با بهبود نسبی وضعیت زنان و افت مردان به تدریج تفاوت معناداری شکل می‌گیرد. به‌طور کلی از ۵۶ سالگی به بعد به‌زیستی ذهنی مردان و زنان افزایش معناداری می‌یابد.
- در حالی که تفاوت معناداری میان هرگز ازدواج‌نکرده، جداشده و طلاق‌گرفته وجود ندارد، متأهلان و بیوه‌ها تفاوت‌های جنسیتی معناداری را به نفع زنان نشان می‌دهند.
- اشتغال تمام‌وقت بر به‌زیستی مردان بیشتر از زنان - و مردانی که تمام‌وقت خانه‌دار هستند - تأثیر مثبت

نمودار ۴. وضعیت شغلی زنان در کل جامعه و تفاوت‌های جنسیتی



منبع: Cummins, 2014: 41

به‌طور خلاصه، نتایج تجزیه و تحلیل داده‌های پیمایش‌های ملی در یک دوره هفت‌ساله (۲۰۰۱-۲۰۰۸) در استرالیا تفاوت‌های کاملاً مشخصی را بین جنسیت و به‌زیستی ذهنی نشان می‌دهد. زنان این کشور، حتی با روند کاهش‌یابنده در سال‌های آخر این پیمایش‌ها، هنوز در کل و هم در رابطه با متغیرهای مختلف دموگرافیک از سطح به‌زیستی ذهنی بالاتری برخوردارند و رضایت بیشتری از زندگی دارند.

۳- مردان در روسیه جوان‌تر می‌میرند اما راضی‌ترند

در روسیه (پاشوروی) شاخص‌های عینی به‌زیستی نشان می‌دهند که سطح آموزش زنان بالاتر از مردان است (زنان ۵۶ درصد از تحصیل‌کردگان و مردان ۴۴ درصد). در میان جمعیت ۱۵ تا ۷۲ ساله، ۷۱/۴ درصد از مردان و ۶۱/۶ درصد از زنان در بازار کار فعال هستند. گرچه سهم زنان در بازار کار حدود ۱۰ درصد کمتر از مردان گزارش شده، اما نرخ بیکاری هر دو تقریباً برابر است. در حالی که کارفرمایان کارگران مرد را ترجیح می‌دهند و زنان دستمزدی معادل ۶۰ درصد دستمزد مردان دریافت می‌کنند، ۳۸ درصد از مدیران در روسیه زن هستند که حاکی از شرایط بهتر زنان برای ارتقا به سمت‌های مدیریتی حتی در قیاس با بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته است.

در مقابل ساعات کار هفتگی تقریباً نزدیک به هم زنان و مردان (۳۸/۴ ساعت در برابر ۴۳ ساعت)، زنان حدود ۶۰ ساعت در هفته و مردان کمتر از نیمی از این میزان (۲۸/۴ ساعت) را به مراقبت از بچه‌ها، کار در خانه و خرید روزانه (مشارکت در امور خانه) اختصاص می‌دهند (Mez-entseva, 2003). بدین ترتیب، در حالی که دسترسی برابر به بازار کار ممکن است امتیازی برای زنان محسوب شود، اما نقش‌های جنسیتی سنتی و نگرش‌های عمومی نسبت به مشارکت مردان در کار عرصه خصوصی منافع بالقوه برابری را خنثی می‌کند و نابرابری‌های جنسیتی باقی می‌مانند (Roshchin and Zubarevich, 2005). در روسیه مردان ۱۰ تا ۱۴ سال کمتر از زنان عمر می‌کنند. مصرف الکل و مواد مخدر، بیماری‌های قلبی، خودکشی

و حوادث منجر به مرگ از دلایل این مسئله گزارش شده است.

مطالعات بسیاری که در اقتصادهای در حال گذار^۱ از جمله روسیه انجام شده نشان‌دهنده تفاوت‌های جنسیتی در رضایت از زندگی به معنای شادی بیشتر مردان است (Graham et al, 2004; Senik, 2004; Sanfey and Teksoz, 2008). اما چون اطلاعاتی درباره وضعیت دوره قبل از تغییرات اقتصادی^۲ در کشورهای سوسیالیستی پیشین در دسترس نیست، نمی‌توان نتیجه گرفت که دوره انتقالی و تغییرات اقتصادی تا چه اندازه بر شادی زنان یا مردان مؤثر بوده است.

بر اساس یافته‌های پژوهشی موجود، شادی و به‌زیستی ذهنی در طول زندگی شکل U به خود می‌گیرد. همین الگو در سایر کشورهای در حال گذار نیز گزارش شده است (Easterlin, 2008; Namazie and Sanfey, 2001;). البته به نظر می‌رسد که تفاوت در کشورهای بسیار صنعتی و در حال گذار در سن و حداقل میزان کاهش شادی در زندگی است. در کشورهای توسعه‌یافته حداقل میزان آن در ۴۰ سالگی (Clark, 2006;). در کشورهای پسا‌سوسیالیست بین ۵۰ تا ۶۰ سالگی است (Namazie and Sanfey, 2001; Graham et al, 2004). پژوهش حاضر با مروری بر ادبیات و پژوهش‌های موجود درباره رابطه به‌زیستی ذهنی و جنسیت و تأثیر تعامل سن و جنسیت بر به‌زیستی به موضوع شکاف‌های جنسیتی شادی در طول زندگی زنان و مردان روسی می‌پردازد. در این پژوهش مفهوم به‌زیستی ذهنی منعکس‌کننده شادی، رضایت از زندگی، پنداشت از کیفیت زندگی و کیفیت زندگی ذهنی تلقی شده (Veenhoven, 2001)، با این تعریف که شادی ارزیابی مثبت فرد از کلیت^۳ کیفیت زندگی کنونی‌اش است و رضایت از زندگی هم همین معنی را می‌دهد.

این گزارش بر اساس داده‌های «پیمایش پایش طولی روسیه»^۴ که در سطح خانوار برای بررسی اثرات

1- transition economies

2- pre-transition period

3- life as a whole

4- Russian Longitudinal Monitoring Survey (<http://www.cpc.unc.edu/projects/rlms>)

اصلاحات این کشور بر وضعیت اقتصادی و بهزیستی افراد - به ویژه الگوهای مصرف و سلامتی - انجام شده، تدوین شده است. این پیمایش‌ها از سال ۱۹۹۴ آغاز شده است و حدود ۴۵۰۰ خانوار روسی را پوشش می‌دهد و شامل اطلاعاتی درباره آموزش، اشتغال، وضعیت شغلی، ساختار هزینه و درآمد، اوقات فراغت، سلامتی و دسترسی به امکانات بهداشتی و درمانی، رفتار تولیدمثل و ساختار خانواده و متغیرهای دیگر است. همچنین داده‌هایی درباره نگرش‌ها و ارزیابی‌های ذهنی در حوزه‌های زندگی گردآوری می‌شود.

در این گزارش داده‌های ۱۲ موج^۱ از این پیمایش‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. علاوه بر اینها، رضایت از زندگی به‌طور کلی هم با سؤال «تا چه اندازه شما از کلیت زندگی کنونی خودتان راضی هستید؟» بررسی شده است. همچنین اطلاعات گردآوری‌شده درباره حوزه‌های سن، وضعیت تأهل، وضعیت شغلی، وضعیت سلامتی، درآمد سرانه خانوار، وجود بچه‌ها، آموزش و پیامدهای آن بر شادی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. به نظر می‌رسد جنسیت در تقاطع و تعامل میان سن و شادی نقش واسطه‌ای را ایفا می‌کند. در سنین جوانی زنان شادترند، اما بعد از سن مشخصی از شادی آنها کاسته می‌شود. زیرا زنان به احتمال زیاد در سنین پیری بیوه می‌شوند و منابع اقتصادی را از دست می‌دهند. به همین

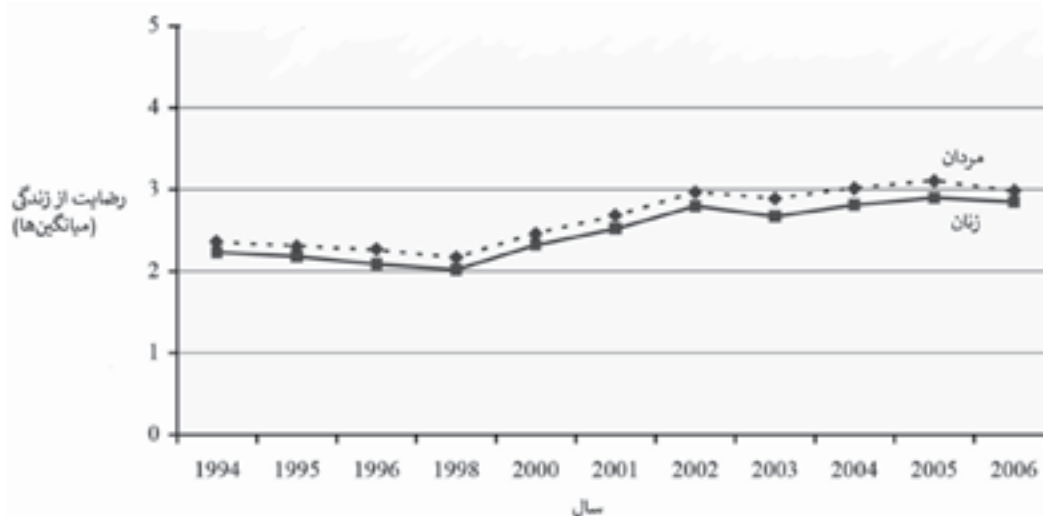
دلیل در روسیه زنان در سنین پیری بیشتر در خطر فقیر شدن هستند، در حالی که مردان زودتر می‌میرند و بنابراین از دوره فقیر شدن می‌گریزند (Roshchin and Zubarevich, 2005).

با توجه به نابرابری‌های جنسیتی در روسیه، تفاوت‌های جنسیتی در بهزیستی ذهنی به اندازه‌ای که انتظار می‌رفت جدی و اساسی نیست. به‌طور کلی، مردان در روسیه شادتر از زنان گزارش شده‌اند (Graham et al, 2004; Senik, 2004) و این روند رضایت از زندگی در طول دوره گذار ادامه یافته است و زنان همچنان در سطح پایین‌تری از بهزیستی هستند و شکاف جنسیتی تغییری نمی‌کند.

مهم‌ترین اطلاعات به‌دست‌آمده را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- زنان و مردان، هر دو، در صورتی که متأهل بودند، سلامتی کامل داشتند، شاغل بودند، تحصیلات بیشتر و وضعیت مالی بهتر داشتند، شادی بیشتری را اعلام کردند و تغییر در این حوزه‌ها اثرات مشابهی را برای زنان و مردان داشت. بنابراین، در تفسیر الگوی کلی مردان شادتر از زنان (نمودار ۵) باید کمی احتیاط کرد، زیرا وقتی بهزیستی ذهنی در طول زندگی^۲ مورد واکاوی قرار می‌گیرد اهمیت تحولات در این فرایند بیشتر معلوم می‌شود.

نمودار ۵. رضایت از زندگی در روسیه در دوره زمانی ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۶



منبع: Uglanov, 2014: 142

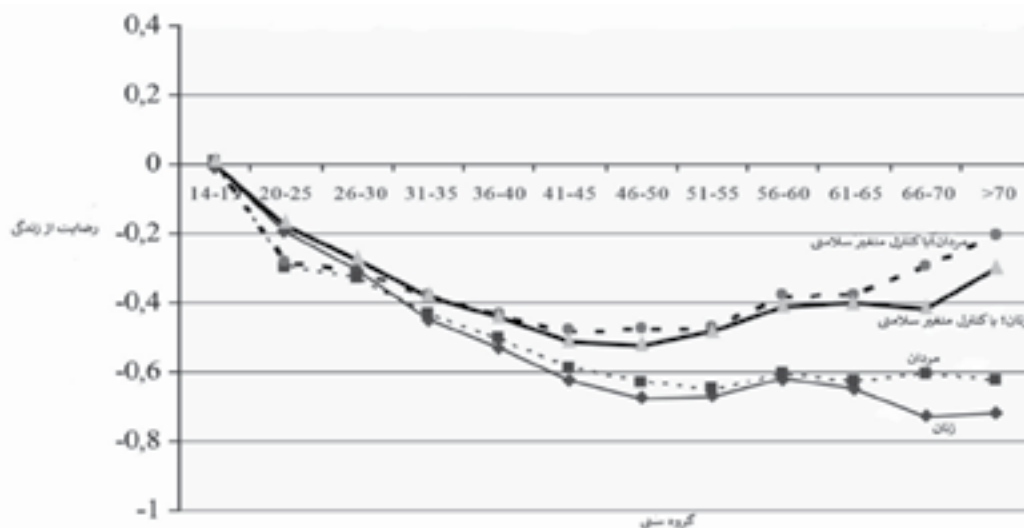
2- life span

1- pooled data

- با فرض اینکه همه در شرایط مشابهی این دوره را طی می‌کنند، حمایت‌های اجتماعی (زندگی خانوادگی)، سلامت و وضعیت مالی مهم‌ترین منابع شادی هستند و وقتی افراد پیرتر می‌شوند با افت وضعیت در این حوزه‌ها مواجه می‌شوند. نمودارهای ۶ و ۷ رابطه شادی با سن را وقتی که هر یک از متغیرهای سلامت و درآمد کنترل شده است، نشان می‌دهند.
- در متغیر سن، زنان تا ۳۰ سالگی شادترند، ولی کاهش تدریجی شادی در سنین بالاتر پیش می‌آید. در نتیجه،

- شکاف جنسیتی شادی به سود مردان تغییر می‌کند. با کنترل متغیر وضعیت سلامت، منحنی شادی برای هر دو جنس تغییر می‌کند و شکل U بارزتر می‌شود، اما شکاف جنسیتی در جوانی و پیری از بین نمی‌رود.
- با کنترل متغیر وضعیت تأهل، تفاوت‌های رضایت از زندگی تقریباً محو می‌شود. با توجه به امید به زندگی کمتر مردان در روسیه، زنان بیشتر در معرض بیوه شدن هستند و در سنین بالای ۶۰ سال تعداد آنها تقریباً سه برابر مردان بیوه است. بنابراین تفکیک جمعیت بر

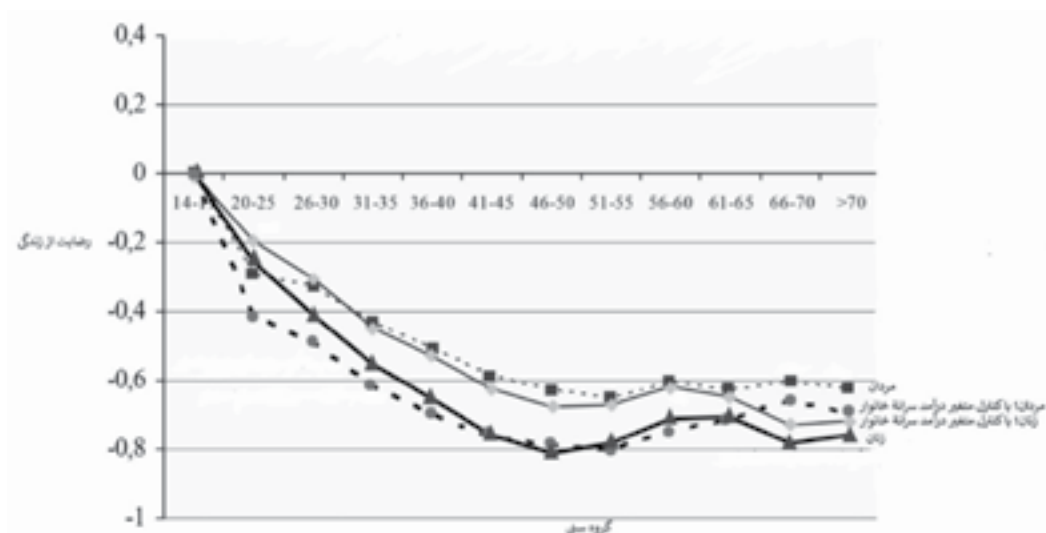
نمودار ۶. سن و رضایت از زندگی در میان زنان و مردان، با کنترل متغیر سلامت*



* اطلاعات به روش خوداظهاری گردآوری شده است.

منبع: Uglanov, 2014: 146

نمودار ۷. سن و رضایت از زندگی در میان زنان و مردان، با کنترل متغیر درآمد سرانه خانوار



منبع: Uglanov, 2014: 147

اساس متغیر تأهل می‌تواند به توضیح شکاف جنسیتی در پیری به دلیل کاهش رضایت‌مندی حاصل از روابط با دیگران کمک کند.

به‌طور کلی، رضایت از زندگی زنان در طول عمر تغییر اساسی نمی‌کند، اما شکاف جنسیتی در به‌زیستی ذهنی به‌طور بارزی در سنین جوانی و بالاتر از ۶۰ سال به چشم می‌خورد. بدین ترتیب، بر اساس داده‌های خام در روسیه، زنان از زندگی رضایت کمتری دارند.

۴- زنانه شدن ناخشنودی در رومانی

پژوهش‌های کیفیت زندگی در کشورهای توسعه‌یافته در مقایسه با کشورهایی که از نظر سیاسی و اقتصادی در دوره گذار هستند گاه نتایج متفاوت و حتی متناقضی را گزارش می‌کنند. به‌طور نمونه، در حالی که در کشورهای پیشرفته اقتصادی با گذر عمر و افزایش سن رضایت از زندگی بیشتر می‌شود، این پدیده در کشور رومانی^۱ (دوره گذار اقتصادی: سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۰۳) چنین نیست. در کشورهای با وضعیت اقتصادی خوب و نسبتاً باثبات، بعد از ۶۰ سالگی - به‌ویژه در میان طبقات ثروتمندتر و با برآورده شدن نیازهای مادی - امکان فراغت و لذت بردن از تفریحات فراهم می‌شود. اصولاً در سنین بالاتر هرچند توانایی‌های فیزیکی و اجتماعی کاهش می‌یابد، اما به نظر می‌رسد افراد از نیازهای خیلی جدی رها می‌شوند و از سطح آرزوها و انتظارات آنها نیز کاسته می‌شود. بنابراین به‌گونه‌ای میان ابعاد مثبت و منفی افزایش سن تعادل برقرار می‌شود.

بر اساس گزارش ارائه‌شده از وضعیت کشور رومانی به‌نظر می‌رسد دست‌یابی به چنین تعادلی به‌شدت به زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی هر جامعه بستگی دارد و لزوماً در همه جوامع تغییرات «سنی» نتایج مشابهی در رضایت از زندگی به بار نمی‌آورد. احتمالاً متغیرهایی نظیر حمایت اجتماعی، سلامت و فعالیت‌های فیزیکی و فکری تأثیرهای جدی‌تری از سن بر به‌زیستی ذهنی افراد دارند (Bălătescu, 2014).

۱- تحولات کشور رومانی: همزمان با شروع موج آزادی‌خواهی مردم کشورهای اروپای شرقی و سقوط رژیم‌های کمونیستی، اعتراضات مردم رومانی علیه حکومت به فروپاشی دولت کمونیستی این کشور در سال ۱۹۸۹ منجر شد و در دوره زمانی اطلاعات این پژوهش (سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۰۳) جامعه هنوز درگیر تحولات تغییر رژیم بوده است.

از دیدگاه جامعه‌شناختی رابطه بین جنسیت، جنس و به‌زیستی ذهنی تحت تأثیر سایر متغیرها مانند «پایگاه اجتماعی» قرار می‌گیرد. در دوره تغییرات سیاسی و اقتصادی رومانی، افت پایگاه اجتماعی زنان موجب تفاوت‌های بیشتری میان زنان و مردان شد.

در دوره نخست گذار، با برعکس شدن روند نوسازی، اقتصاد روستایی به اقتصاد معیشتی با تولید ناکافی در واحدهای کوچک خانوادگی تبدیل شد و با تغییر وضعیت صنعتی که زنان در آنها فعال بودند نرخ بیکاری آنان افزایش یافت. همه این عوامل و تعدادی دیگر زنان را به خانه بازگرداند، سبب کاهش پایگاه اجتماعی آنها شد و پیشرفت در برابری نقش‌های جنسیتی آسیب دید. زمانی که زنان مجدداً به عرصه عمومی بازگشتند به موقعیت‌های پایین‌تری در مقایسه با مردان دست یافتند. این تغییرات بر وضعیت دختران جوان‌تر که نسبت به مسن‌ترها تحصیل کرده‌تر بودند کمتر اثر گذاشت. سالمندان در این تغییرات اقتصادی و رکود به‌دلیل کاهش‌های پیش‌آمده در قدرت خرید، حمایت‌های واقعی و هزینه‌های اجتماعی دولت بیشتر لطمه دیدند. بنابراین، گزارش حاضر بر پایه این استدلال تدوین شده که تفاوت جنسیتی در به‌زیستی بزرگسالان و سالمندان (۶۰ سال به بالا) به مراتب مهم‌تر و جدی‌تر است و این تفاوت‌ها همواره به زیان کیفیت زندگی زنان بوده است.

در کشور رومانی پیمایش‌های ملی سالانه‌ای وجود دارند که اطلاعات کافی را برای شناخت و تحلیل شرایط زندگی مردم ارائه می‌دهند، مانند برنامه «تشخیص کیفیت زندگی^۲» که با هدف اندازه‌گیری کیفیت زندگی در دوران پساکمونیست رومانی انجام می‌شود. این پیمایش با ۲۰۰۰ نمونه از سال ۱۹۹۰ آغاز شد و اطلاعات بدون هیچ تغییری در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۹ گردآوری شد. در سال ۱۹۹۹ برنامه قطع شد، ولی دوباره از سال ۲۰۰۳ آغاز شده است. مآخذ دیگر اطلاعات این گزارش پیمایش «سنجش نظر عمومی^۳» است که برای پایش تغییرات اجتماعی از سال ۱۹۹۴ آغاز شده است. بدین ترتیب،

2- Diagnosis of Quality of Life
3- Public Opinion Barometer (POB)

نمودار ۸. زمینه‌های جنسیتی در رضایت از زندگی بر اساس پیمایش تشخیص کیفیت زندگی (۱۹۹۰-۲۰۰۳)



منبع: Bălăţescu, 2014: 106

بود (رابطه مثبت میان رضایت از زندگی و سن بعد از سیزده سال) در رومانی برعکس شده است (Cummins et al, 2003). بدین ترتیب، این روند رضایت از زندگی تا سال ۲۰۰۳ تغییر کرده است و جوانان ۱۸ تا ۳۰ ساله از سایر گروه‌های سنی فاصله بیشتری گرفته‌اند. این وضع ناشی از افزایش فرصت‌ها برای جوانان تحصیل کرده و بدتر شدن شرایط زندگی سالمندان است.

مشاهده می‌شود که رومانی از نظر وضعیت رکود اقتصادی، کاهش هزینه‌های اجتماعی و افزایش بسیار زیاد نرخ فقر کاملاً مخالف آنچه در سایر جوامع از جمله آمریکا در دهه ۸۰ اتفاق افتاده، پیش رفته است. اما تفاوت ارزیابی گروه‌های سنی از بهزیستی ذهنی تغییری نکرده است.

تجزیه و تحلیل داده‌ها بر اساس تعامل دو متغیر سن و جنسیت و اثر آنها بر رضایت از زندگی نشان می‌دهد که تفاوت‌های جنسیتی در رضایت از زندگی برای جمعیت بالای ۳۰ سال ثابت است و مردان امتیاز اساسی و معناداری در مقایسه با زنان دارند. اما برای گروه‌های سنی کمتر از ۳۰ سال چنین نیست که می‌تواند ناشی از برابری دسترسی زنان و مردان به آموزش و فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی باشد. همچنین در دوران

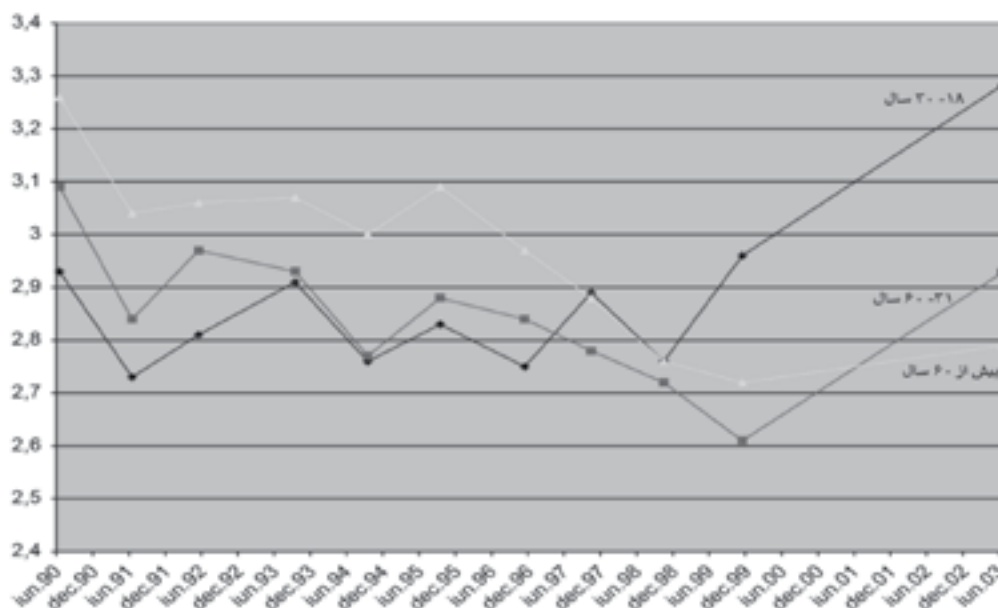
در این گزارش (Bălăţescu, 2014) از هر دو منبع که رضایت از زندگی را به‌طور کلی و در حوزه‌های مختلف اندازه‌گیری می‌کنند، استفاده شده است.

بر اساس اطلاعات پیمایش تشخیص کیفیت زندگی، از همان آغاز دوره گذار تا سال ۲۰۰۳، زنان سطح پایین‌تری از «رضایت از زندگی» را داشته‌اند و تفاوت‌های جنسیتی از نظر آماری معنادار بوده است (نمودار ۸). به عبارت دیگر، زنان و مردان به یک اندازه از بهزیستی ذهنی برخوردار نیستند. همین یافته در داده‌های سنجش نظر عمومی نیز به دست آمده است.

بر اساس اطلاعات این دو پیمایش، سن کاهش رضایت از زندگی بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ در تمام گروه‌های سنی مشخص است، به استثنای جوانان که سطح رضایت آنها در دوره مورد مطالعه ثابت نشان داده شده است (نمودار ۹). این واقعیت را که تغییرات اجتماعی بر جوان‌ها، به دلیل برخورداری از منابع، آثار منفی کمتری داشته است یافته‌های سایر تحقیقات (Delhey, 2004) نیز تأیید می‌کنند.

کسانی که بیشتر از همه تحت تأثیر این تغییرات قرار گرفته‌اند افراد ۶۰ سال به بالا هستند. آنچه در سال ۱۹۹۰ با یافته‌های پژوهشی کشورهای توسعه‌یافته هماهنگ

نمودار ۹. رضایت از زندگی در گروه‌های سنی بر اساس پیمایش تشخیص کیفیت زندگی (۱۹۹۰-۲۰۰۳)



منبع: Bălăţescu, 2014: 108

زندگی (Micholas, 1985) مطرح و بررسی شده است. روان‌شناسان تأثیر شرایط عینی را در یک فرایند ذهنی بر بهزیستی شخصی^۳ می‌بینند، یعنی قضاوت درباره بهزیستی از طریق ارزیابی و مقایسه شرایط عینی با میزان دست‌یابی به انتظارات صورت می‌گیرد. بدین ترتیب، فاصله میان انتظارات و داشته‌ها ملاک ارزیابی بهزیستی دیده می‌شود و هر چه شکاف میان انتظارات و دستاوردها در زندگی بیشتر باشد، رضایت از زندگی کمتر است. اما این تفاوت با توجه به وقایع مهم زندگی مانند تشکیل خانواده یا تولد یک نوزاد (Plagnol and Scott, 2011) وضعیت ثابتی نیست و در طول زندگی انتظارات و دستاوردهای افراد تغییر می‌کنند و در نتیجه قضاوت درباره رضایت از زندگی نیز تغییر می‌کند.

علاوه بر این، کلیت بهزیستی^۴ یک فرد نتیجه خالص رضایت او در حوزه‌های مختلف زندگی است. بنابراین بهتر است از «رویکرد حوزه زندگی»^۵ برای توضیح بهزیستی شخصی استفاده شود.

در توضیح این رویکرد که روان‌شناسان آن را چندین دهه پیش مطرح کرده‌اند (Campbell et al, 1976);

3- personal wellbeing
4- overall wellbeing
5- life domain approach

گذار اجتماعی-اقتصادی احتمالاً سرخوردگی، افسردگی و فشارهای عصبی تأثیر منفی بیشتری بر بهزیستی زنان در مقایسه با مردان داشته است. این تفاوت‌ها به‌ویژه در سالمندی می‌تواند ناشی از نابرابری نقش‌های خانوادگی و پایگاه پایین‌تر زنان در جامعه رومانی باشد (Bălăţescu, 2014: 112-113).

به‌طور خلاصه، سن و جنس با هم سهم بسیار کوچکی از واریانس را در متوسط بهزیستی ذهنی کنونی (رومانی در دوران پساکمونیزم) توضیح می‌دهند و سطح شادی زنان و مردان در گروه‌های سنی تحت تأثیر موقعیت آنها و دسترسی به فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی در جامعه است.

۵- وارونه شدن شادی نسبی میان زنان و مردان در آمریکا

این نظر که بهزیستی در یک حوزه خاص از زندگی به تعادل میان آرزوهای^۱ یک فرد و دستاوردهای^۲ او بستگی دارد از گذشته‌های دور در رشته‌های علمی گوناگون اقتصاد (March and Simon, 1958)، روان‌شناسی (Lew- in et al, 1996; Solberg et al, 2002) و مطالعات کیفیت

1- aspirations
2- achievements

Campbell, 1981) زندگی روزانه به حوزه‌هایی تفکیک می‌شود که مردم در پاسخ به سؤال‌هایی درباره رضایت از زندگی یا شادی بیان کرده‌اند. رضایت در یک حوزه به تعادل خالص میان آرزوها و دستاوردها بستگی دارد. گرچه در مورد اولویت و اهمیت حوزه‌ها در رضایت از زندگی توافق کامل وجود ندارد، اما اغلب مطالعات توافق دارند (Cummins, 1996; Rojas, 2007, Saris et al, 1995; Van Praag and Ferrer-I-Carbonell, 2004) که برخی حوزه‌ها مانند زندگی خانوادگی و وضعیت مالی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده شادی هستند.

یافته‌های مطالعه‌ای که در این بخش ارائه می‌شود بر اساس مدل آرزوها/دستاوردها از رضایت از حوزه‌ها و شادی از کلیت زندگی به دست آمده و به شکاف بین زنان و مردان در تعادل خالص میان آرزوها و دستاوردها در طول زندگی و به توضیح عوامل تأثیرگذار در پس‌پرده تغییرات در زندگی پرداخته است.

بر اساس پژوهش‌های پیشین در مورد نظر مردم درباره حوزه‌های مهم برای رضایت آنها از زندگی، مانند مطالعه‌ای که در دوازده کشور (Cantril, 1965) انجام شده است، مردم چهار حوزه خانواده، وضعیت مالی، سلامت و کار را تعیین کرده‌اند. همچنین بر اساس آخرین مطالعه انجام شده در انگلستان (Scott et al, 2009) مردم خانواده، سلامت و وضعیت مالی را مهم‌ترین حوزه‌های مرتبط به کیفیت زندگی خود دانسته‌اند. در این مطالعه نیز پژوهشگران حوزه‌های خانواده، وضعیت مالی، سلامت و کار را برای مطالعه رضایت از زندگی و شادی زنان و مردان انتخاب کرده‌اند.

تفاوت‌های جنسیتی در هر یک از حوزه‌ها بررسی شده است. الگوهای تغییرات در حوزه‌ها و تفاوت در شادی دوره زندگی زنان و مردان نشان داده شده و با مقایسه تعادل خالص آرزوها و دستاوردهای کل، تفاوت‌های زنان و مردان در زمینه رضایت در طول زندگی گزارش شده است.

مطالعه با استفاده از دو مجموعه متفاوت از داده‌ها انجام شده است: یک مجموعه شامل اطلاعاتی درباره انتظارات و دستاوردها^۱ و دیگری شامل اطلاعاتی درباره رضایت از

1- Roper Center for Public Opinion Research at the University of Connecticut (www.nopworld.com)

حوزه‌ها و شادی. در مجموعه نخست، داده‌های ۹ پیمایش ملی که هر سه سال یک بار از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۳ انجام شده است و اطلاعاتی راجع به حوزه‌های مهم در «زندگی خوب^۲» ارائه می‌کند مورد استفاده قرار گرفته است. داده‌های رضایت و شادی از پیمایش‌های اجتماعی آمریکا^۳ که مرکز تحقیقات ملی نظرسنجی هر دو سال یک بار از سال ۱۹۹۴ انجام می‌دهد، گرفته شده است. بر اساس واکاوی در اجزای اطلاعات دموگرافیک، پژوهشگران به این جمع‌بندی رسیده‌اند که ویژگی‌های جامعه مورد پرسش در سن، جنس، آموزش و وضعیت تأهل در هر دو مجموعه کاملاً مشابه هستند (Plagnol and Easterlin, 2008: 605).

۵-۱- تفاوت‌های جنسیتی

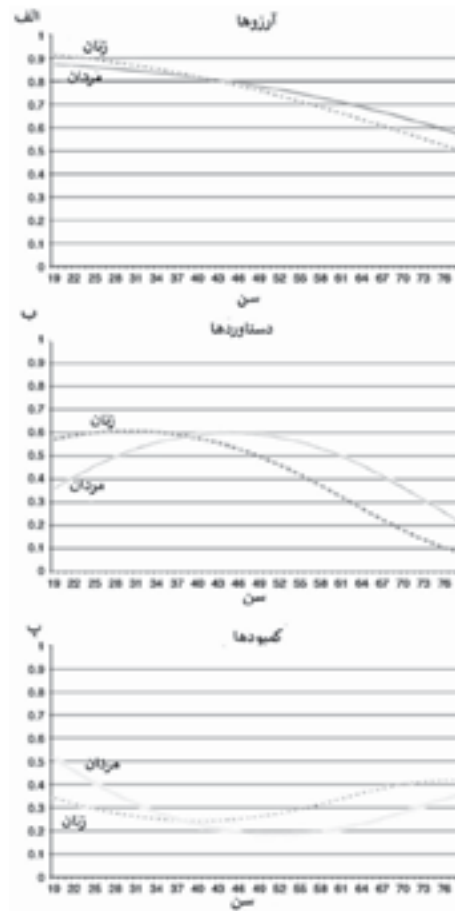
■ **زندگی خانوادگی:** در تحلیل داده‌ها مشخص می‌شود که در بخش عمده‌ای از دوره زندگی آرزوی ازدواج موفق در میان زنان و مردان، هر دو، زیاد است اما در شروع بزرگسالی (نوزده‌سالگی) این انتظار در زنان بیشتر از مردان است. به تدریج، با افزایش سن، این انتظار با سرعت بیشتری در زنان کاهش می‌یابد، به طوری که بعد از ۴۲ سالگی سهم زنانی که آرزوی ازدواج موفق دارند کمتر از مردان و شکاف جنسیتی در سن سالمندی بیشتر می‌شود.

به نظر می‌رسد این تفاوت جنسیتی باعث رضایت کمتر زنان نسبت به مردان می‌شود: در فرایند تحلیل داده‌ها و وارد کردن متغیر سن مشخص می‌شود که در ایام جوانی احتمال اینکه زنان بیش از مردان ازدواج موفق داشته باشند بیشتر است (نمودار ۱۰ ب)، در حالی که در دوره‌های بعدی زندگی برعکس این جریان اتفاق می‌افتد و دستیابی به ازدواج موفق برای زنان بیش از مردان کاهش می‌یابد. در نتیجه، تفاوت جنسیتی در داشتن ازدواج موفق با انتظار آن، هم در سنین جوانی و هم در سالمندی، بیشتر می‌شود. ازدواج موفق زنان در آغاز زندگی و از دست رفتن

۲- به طور مثال با ارائه فهرستی از حوزه‌ها پرسیده شده است که: «آیا این حوزه را بخشی از یک زندگی خوب می‌دانید؟» و سپس: «آیا خودتان آن را دارید؟»

3- United States General Social Survey (GSS) conducted by the National Opinion Research Center

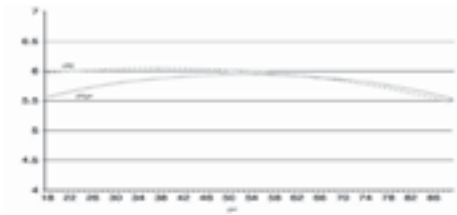
نمودار ۱۰. ازدواج موفق: آرزوها، دستاوردها و کمبودها بر حسب جنس و سن (بر اساس داده‌های Roper)



منبع: Plagnol and Easterlin, 2008: 607

آن در سال‌های پیری می‌تواند به این معنا باشد که زنان در شروع زندگی بیشتر از مردان از زندگی

نمودار ۱۱. رضایت از زندگی خانوادگی بر حسب سن و جنس (بر اساس داده‌های GSS)



منبع: Plagnol and Easterlin, 2008: 608

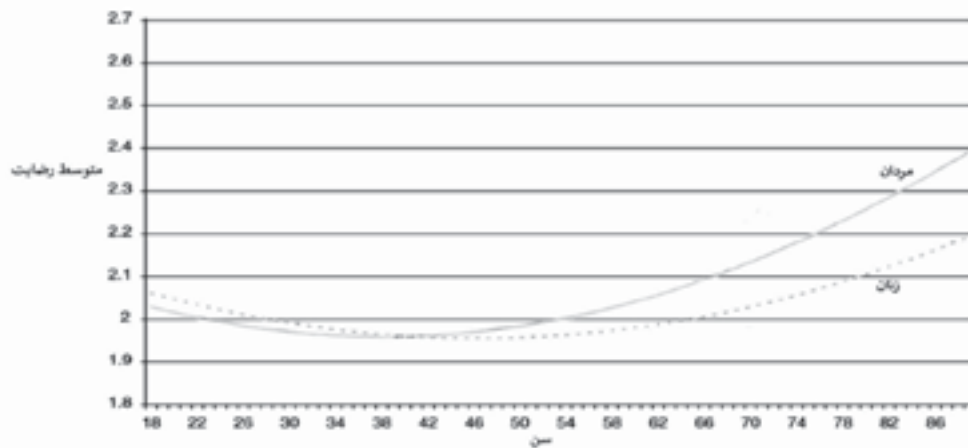
راضی هستند، اما در سال‌های سالمندی از رضایت آنها کاسته می‌شود.

به نظر می‌رسد زندگی خانوادگی برای زنان بیش از یک ازدواج موفق است و بر اساس اطلاعات جامعه‌مورد بحث، از نظر زنان در مقایسه با مردان، زندگی خانوادگی حوزه مهم‌تری برای شادی است و احتمالاً، فراتر از متغیر سن، بچه‌ها نیز در حفظ رضایت زنان از خانواده مؤثرند.

■ **وضعیت مالی:** بر اساس اطلاعات گردآوری‌شده، در این حوزه نیز مانند زندگی خانوادگی چرخشی در انتظارات و دستاوردها میان زنان و مردان اتفاق می‌افتد. وضعیت مالی در این مطالعه شامل تعدادی از مهم‌ترین امکانات مانند خانه، یک یا دو اتومبیل، سفر خارج از کشور، تلویزیون، خانه‌ای برای اوقات فراغت، استخر، پول و لباس خوب بوده است.

به‌طور متوسط، مردان بیشتر از زنان انتظار و احتمال دستیابی به این‌گونه امکانات را داشته‌اند. تنها

نمودار ۱۲. رضایت از وضعیت مالی بر حسب سن و جنس (بر اساس داده‌های GSS)



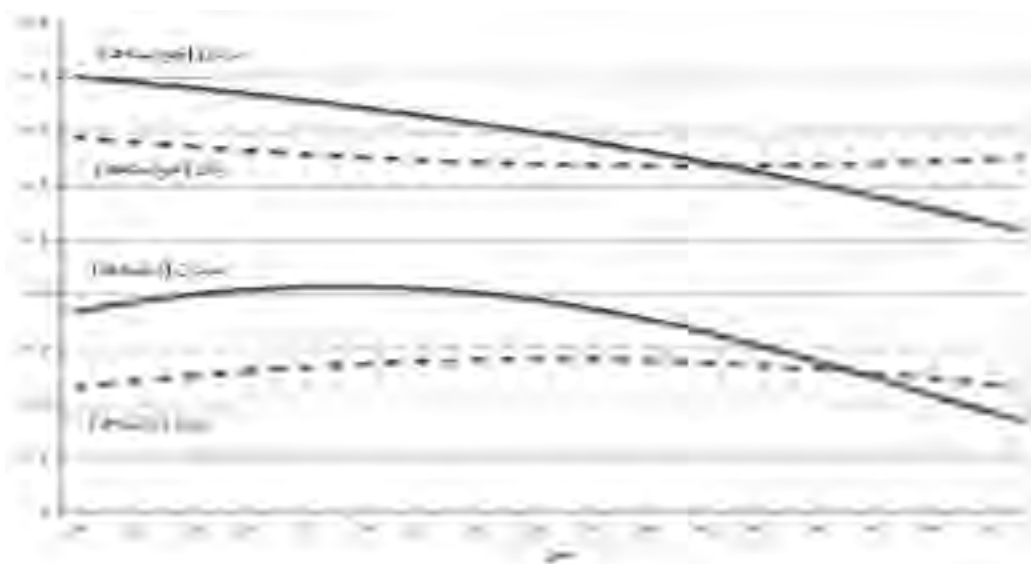
منبع: Plagnol and Easterlin, 2008: 611

موردی که زنان انتظار بیشتری از مردان داشته‌اند مربوط به «لباس خوب» بوده است. بدین ترتیب، تفاوت‌های جنسیتی معناداری در انتظارات برای وضعیت مالی (برخی از امکانات) وجود دارد. به دلیل اینکه مردان نسبت به زنان آرزوهای بزرگ‌تری برای مالکیت و برخورداری از این کالاها دارند، در سنین جوانی شکاف میان انتظارات و دستاوردها برای مردان بیشتر از زنان است. اما در مراحل بعدی زندگی این شکاف برای زنان بزرگ‌تر است، زیرا زنان به‌طور کلی کمتر از مردان از این امکانات برخوردار می‌شوند.

■ **سلامتی:** تعداد زیادی از زنان و مردان سلامتی را بخش مهمی از زندگی می‌دانند و تجزیه و تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که آرزوی سلامتی با افزایش سن در هر دو جنس بیشتر می‌شود، ولی احتمال کمتری وجود دارد که به سلامتی مورد انتظار خود دست یابند. به‌طور کلی، دستاوردهای زنان و مردان در این حوزه شبیه هم است و هر دو با سهم مشابهی دستاوردها را از انتظارات سلامتی خوب دور می‌دانند.

■ **کار:** کار و شغل به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به انتظارات در تأمین هزینه‌های زندگی مورد مطالعه قرار گرفته است. در پاسخ به این پرسش که «کدام‌یک از دو جنس در طول زندگی به تحقق انتظارات شغلی خود نزدیک‌تر شده‌اند؟» داده‌های موجود نشان می‌دهند که به‌طور متوسط مردان بیشتر از زنان برای یک کار جالب با دستمزد خوب تلاش کرده‌اند و در عین حال بیشتر از زنان احتمال به دست آوردن چنین شغلی را گزارش کرده‌اند. سهم بزرگی از زنان که انتظار داشتن یک شغل خوب را داشته‌اند به آن دست نیافته‌اند. گرچه شکاف بین انتظارات و دستاوردها قابل توجه بوده، اما تفاوت جنسیتی معناداری وجود نداشته است.

نمودار ۱۳. یک شغل جالب: آرزوها و دستاوردها بر حسب جنس



منبع: Plagnol, 2014: 57

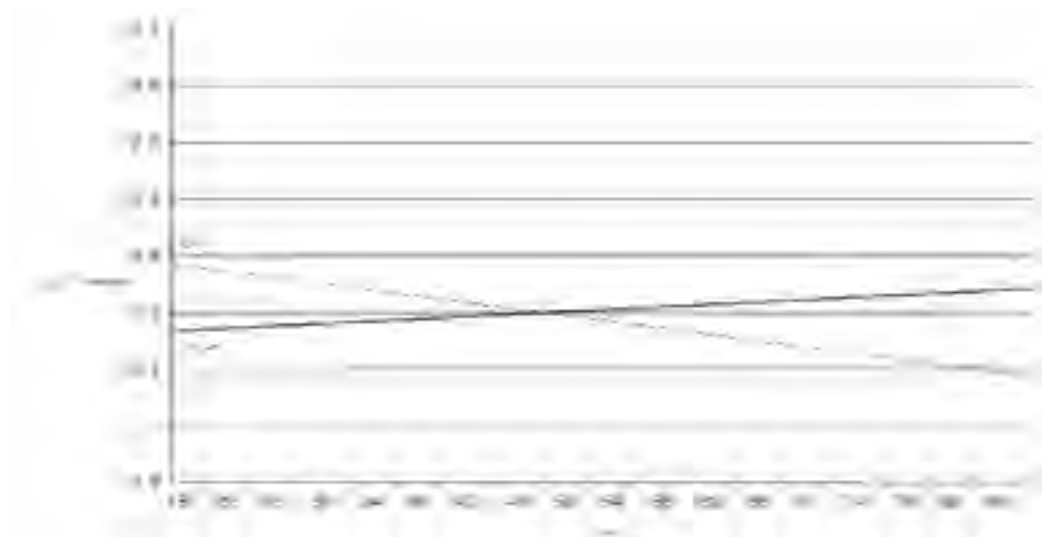
۵-۲- شادی زنان و مردان

تفاوت‌های میان زنان و مردان در الگوی شادی کل به میزان زیاد همانی است که در الگوهای رضایت در حوزه‌ها مشاهده می‌شود. در آغاز زندگی، زنان نسبت به مردان رضایت بیشتری از خانواده و وضعیت مالی دارند و در نتیجه خوشحال‌ترند. در دوره‌های بعدی زندگی، مردان درباره شرایط مالی و زندگی خانوادگی احساس بهتری دارند و شادتر از زنان هستند. تفاوت‌های جنسیتی در رضایت از حوزه‌ها به میزان زیادی منعکس‌کننده تفاوت‌های زنان و مردان در تحقق آرزوهای آنهاست. تغییر در رضایت از حوزه‌ها در طول زندگی منتج به وارونه شدن شادی نسبی میان زنان و مردان می‌شود. به‌طور خلاصه، در آغاز بزرگسالی زنان احتمالاً بیش از مردان انتظارات خود را از زندگی خانوادگی و کالاهای مهم تحقق می‌بخشند. بنابراین رضایت آنها در این حوزه‌ها و شادی کل آنها بیشتر از مردان است. اما در سال‌های بعدی مردان به تحقق آرزوهایشان در این دو حوزه نزدیک‌تر می‌شوند و در نتیجه شادتر از زنان هستند.

۶- نقش‌های جنسیتی و پنداشت‌های متفاوت از کیفیت زندگی در بریتانیا

طرح موضوع تقسیم کار جنسیتی که بر اساس آن مردان کار دستمزدی و نان‌آوری خانواده و زنان کار غیردستمزدی در داخل خانه را به عهده دارند ممکن است در بریتانیا بی‌مورد به نظر برسد، اما پژوهش‌ها نشان می‌دهند که روند فزاینده مشارکت زنان در بازار کار چندان تأثیری بر نقش‌های جنسیتی زنان در این کشور نداشته یا آنچنان که انتظار می‌رفته نداشته است و زنان همچنان مسئولیت کار بدون دستمزد عرصه خصوصی را فارغ از وضعیت شغلی خود بر عهده دارند. در نتیجه، دو موضوع جایگاه خانواده و کیفیت روابط با دوستان و خانواده و همچنین چگونگی برقراری تعادل میان کار و خانواده به موضوعات مهم در مطالعات کیفیت زندگی بریتانیا تبدیل شده است. چنین تفاوت‌هایی در نقش‌های جنسیتی در این کشور به معنای آن است که مردان و زنان در سنجش اینکه «چه چیزی» برای کیفیت زندگی آنها مهم است از دیدگاه‌های مختلفی به قضیه نگاه خواهند کرد.

نمودار ۱۴. شادی بر حسب جنس و سن (بر اساس داده‌های GSS)



منبع: Plagnol and Easterlin, 2008: 612

پژوهشگران تأکید دارند که بهتر است در مطالعات کیفیت زندگی از «دیدگاه دوره زندگی»^۱ و تغییر پنداشت‌ها از کیفیت زندگی استفاده شود. در این صورت آیا می‌توان گفت که ممکن است تفاوت‌های جنسیتی در پنداشت زنان و مردان از کیفیت زندگی نیز وجود داشته باشد؟

موضوع فقط این نیست که احتمالاً جوان‌ترها پنداشت متفاوتی نسبت به گروه‌های مسن دارند، بلکه پنداشت افراد از کیفیت زندگی با وقایع مهم در طول زندگی تغییر می‌کند، مانند تشکیل خانواده، به دنیا آمدن اولین فرزند و بازنشستگی. مسئله مهم‌تری که در دیدگاه «دوره زندگی» مطرح می‌شود این است که زندگی اعضای خانواده به هم گره خورده است (Antonucci and Akiya, 1987). آنچه برای یک عضو خانواده اتفاق می‌افتد به‌طور جدی بر زندگی سایرین نیز اثر می‌گذارد. این بُعد «روابط» با سایرین غالباً در مطالعات کیفیت زندگی مورد غفلت قرار گرفته است، زیرا در اغلب پیمایش‌های ملی فقط با یک نفر از هر خانواده مصاحبه می‌شود.

در ادبیات روان‌شناسی گفته می‌شود که زنان بیشتر از مردان به روابط با دیگران تمایل دارند. اهمیت روابط و صمیمیت با دیگران را برخی جنسیتی می‌دانند (Gilli-gan, 1982: 17) و بر این نظرند که زنان آن را از دوران کودکی می‌آموزند؛ آنجا که پسران و دختران در وابسته بودن و جدایی از مادرانشان طبق الگوهای متفاوتی عمل می‌کنند. هویت‌یابی دختران با مادران در دوره‌های بعدی زندگی اهمیت روابط را برای آنها بیشتر می‌کند، در حالی که پسران برای خود هویت جنسیتی متفاوتی تعریف می‌کنند.

اینکه این نظریه‌های روان‌شناسانه تا چه اندازه مورد قبول و تأییدند و نیز اهمیت پرسش اصلی پژوهش که «گروه‌های مرجع در پنداشت کیفیت زندگی نقش مهم‌تری برای زنان دارند تا مردان؟» موضوعی درخور مطالعه است که باید با داده‌های میدانی مورد آزمون قرار بگیرد.

در این گزارش بر اساس آنچه مردم می‌گویند در کیفیت زندگی‌شان مهم است (Scott et al, 2010) چهار هدف

تحلیلی اساسی دنبال می‌شود:

- چگونه زنان و مردان به‌صورت کمی و کیفی در آنچه می‌گویند برای زندگی‌شان مهم است، متفاوت‌اند.
- آیا زنان و مردان وابستگی کیفیت زندگی خودشان به دیگران را متفاوت می‌بینند؟
- چگونه پنداشت از کیفیت زندگی با گذر به مادری/پدیری تغییر می‌کند.
- گذر به بازنشستگی چگونه بر پنداشت کیفیت زندگی تأثیر می‌گذارد.

داده‌های مورد نیاز از پیمایش خانوار در بریتانیا^۲ - که انجام آن از سال ۱۹۹۱ آغاز شده است و اهداف چندگانه‌ای را دنبال می‌کند - گرفته شده است. ارزش منحصربه‌فرد این داده‌ها به این دلایل است:

- همان افراد را در طول زمان دنبال می‌کند.
- با همه اعضای بزرگسال خانوار (۱۶ سال به بالا) مصاحبه می‌کند.
- به‌طور سالانه انجام می‌شود.
- تعداد خانوارها به اندازه‌ای است که امکان تحلیل‌های علمی و معنادار در زیرگروه‌های جمعیتی مثل سن و نوع خانواده را فراهم می‌کند.

موج اول این پیمایش با حدود ۵۵۰۰ خانوار انجام شده و برای این گزارش از اطلاعات سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۲ و سال ۲۰۰۷^۳ استفاده شده است. در همه پیمایش‌ها، در بخش پایانی پرسشنامه، یک سؤال باز درباره کیفیت زندگی با یک مقدمه و تقریباً با این مضمون طرح می‌شود:

... معنی کیفیت زندگی برای شما چیست و چه چیزهایی را برای کیفیت زندگی‌تان مهم می‌دانید؟

اطلاعات به‌دست‌آمده از پرسش باز برای نشان دادن تفاوت‌های کیفی زنان و مردان در انتخاب حوزه‌های مهم در کیفیت زندگی‌شان مورد استفاده قرار گرفته است تا تأثیر جنسیت بر معناهایی که پاسخگویان به هر یک از حوزه‌ها می‌دهند بهتر درک شود.

2- British Household Panel Survey

۳- یافته‌های دو مقاله (Scott et al, 2010; Plagnol and Scott, 2011) با اطلاعات یکسان ترکیب شده است.

1- life course perspective

■ **سلامت:** اهمیت سلامت به عنوان بنیاد کیفیت زندگی مورد تأکید قرار گرفته، اما برای برخی از گروه‌های سنی (اواسط ۳۰ سالگی) مهم‌تر از بقیه است که احتمالاً منعکس‌کننده آگاهی بیشتر درباره کاهش انرژی و مشکلاتی است که در انجام کارها پیش می‌آید. در نتیجه، سلامتی را برای انجام بقیه کارهای زندگی (کسب درآمد، کار، نگهداری از فرزند و...) لازم می‌دانند. بر اساس اطلاعات کیفی به دست آمده، نوع نگاه افراد به سلامتی خودشان، وقتی بچه دار می‌شوند و نقش مراقبت کننده را پیدا می‌کنند، تا اندازه‌ای تغییر می‌کند و سلامتی سایر اعضای خانواده به ویژه بچه‌ها اولویت بیشتری می‌یابد.

■ **خانواده:** برخلاف آنچه گفته می‌شود، با افزایش طلاق، ورود زنان به بازار کار، مجرد ماندن، فردگرایی و امکان جابه‌جایی جغرافیایی بر اثر تغییرات اقتصادی و اجتماعی، خانواده از نظر عاطفی و مادی نسبت به گذشته اهمیت کمتری می‌یابد (Beck, 1992; Giddens, 1992). پژوهش‌های بسیاری با نقد ادعای فوق تأکید می‌کنند که خانواده و کیفیت روابط همچنان برای مردم اهمیت دارند (Crompton, 2006; Nolan and Scott, 2006). یافته‌های این پژوهش نیز نشان‌دهنده ادامه اهمیت خانواده برای جامعه

در چارچوب «رویکرد حوزه‌های زندگی» که رضایت از حوزه‌ها را مشخص‌کننده به‌زیستی فرد می‌داند اطلاعات سه حوزه سلامت، خانواده و وضعیت مالی افراد در ارزیابی به‌زیستی شخصی بیشتر واکاوی شده است. بر اساس تجزیه و تحلیل داده‌ها، به‌طور کلی زنان و مردان، هر دو، سلامت را به‌عنوان مهم‌ترین بخش کیفیت زندگی بیش از سایر حوزه‌ها نام برده‌اند. اما در سنین جوانی محتمل‌تر است که هر دو جنس خانواده و وضعیت مالی را بیشتر از سلامتی عنوان کنند. برای درک تفاوت‌های نسلی در اهمیت حوزه‌های کیفیت زندگی، اطلاعات جوان‌ترین و مسن‌ترین گروه برای مقایسه (جدول ۵) آورده شده است.

داده‌های تمام گروه‌های سنی تفاوت‌های جنسیتی معناداری را نشان می‌دهند. به این ترتیب که زنان احتمالاً بیشتر از مردان سلامت، خانواده، شادی و دوستان را مهم‌ترین تعیین‌کننده‌های کیفیت زندگی می‌دانند و به احتمال کمتر وضعیت مالی، اوقات فراغت و اشتغال را نام می‌برند.

مهم‌ترین اطلاعات کمی و کیفی در حوزه‌های تعیین شده به‌طور خلاصه ارائه می‌شود:

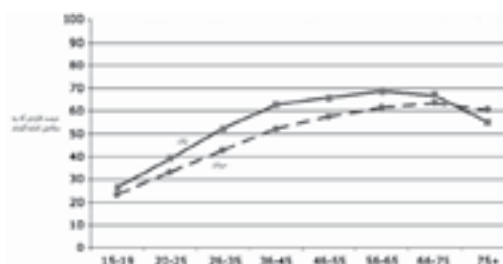
جدول ۵. کیفیت زندگی مطرح شده بر حسب سن و جنسیت (داده‌های ترکیب شده سال‌های ۱۹۹۷-۲۰۰۲ و ۲۰۰۷)*

سن	زنان		مردان		همه
	۲۵-۱۵	>۶۴	۲۵-۱۵	>۶۴	
سلامت	۳۳/۷۸	۶۱/۹۵	۲۹/۰۲	۶۲/۲۹	۵۰/۳۳
خانواده	۵۴/۰۵	۳۸/۵۷	۳۸/۹۶	۲۹/۴۲	۴۱/۱۰
وضعیت مالی	۳۸/۶۴	۲۰/۹۰	۴۰/۹۹	۲۷/۶۸	۳۸/۱۴
شادی	۲۹/۷۵	۱۶/۳۲	۲۳/۶۹	۱۶/۴۰	۲۳/۳۳
دوستان	۳۶/۱۳	۱۹/۵۳	۳۳/۱۲	۱۱/۱۶	۱۵/۶۵
اوقات فراغت	۱۰/۸۴	۲۳/۳۶	۱۸/۳۳	۲۴/۳۹	۱۹/۳۱
راحتی منزل	۱۵/۵۸	۱۱/۷۷	۱۴/۸۸	۱۰/۲۷	۱۱/۷۴
اشتغال	۱۹/۴۵	۰/۶۳	۲۳/۵۶	۱/۴۹	۱۳/۹۴

* به ترتیب اهمیت، ۸ حوزه که بیش از ۱۰ درصد پاسخگویان به آنها اشاره کرده‌اند، آورده شده است.

منبع: Plagnol and Scott, 2011: 123

نمودار ۱۵. سهم پاسخگویانی که سلامتی را برای کیفیت زندگی مهم می‌دانند (۱۹۹۷، ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷)



منبع: Plagnol and Scott, 2011: 124

بریتانیایی به خصوص زنان است. زنان در همه گروه‌های سنی احتمالاً بیش از مردان خانواده را بخش مهمی از کیفیت زندگی‌شان می‌دانند.

■ **وضعیت مالی:** گاهی اوقات ادعا می‌شود که مصرف‌گرایی و آرزوی سبک‌هایی از زندگی به‌طور فزاینده‌ای بر ارزش‌ها و کیفیت زندگی غلبه یافته است (Rapley, 2003). این در حالی است که فقط یک‌سوم افراد به مسائل مربوط به امور مالی به‌عنوان چیزهای مهم در زندگی اشاره کرده‌اند. بررسی اطلاعات کیفی نیز نشان می‌دهد که مردم خواب برنده شدن لاتاری را نمی‌بینند و خرید یک اتومبیل لوکس یا لباس‌های برنده‌های مشهور جزو مهم‌ترین چیزها برای کیفیت زندگی آنان نیست؛ همین قدر که نگران پرداخت هزینه‌های زندگی نباشند راضی هستند.

۶-۱- نقاط عطف زندگی^۱ و تغییر ارزیابی کیفیت

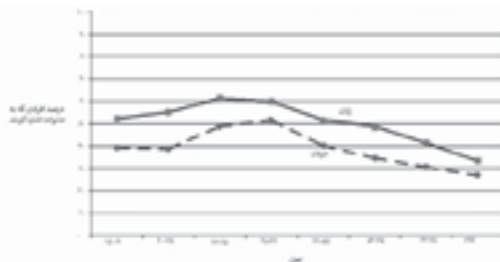
آیا مفهوم کیفیت زندگی در دوره زندگی ثابت است یا با سن و جنسیت تغییر می‌کند؟ تحلیل داده‌های سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷ (در فواصل پنج سال) حاکی از آن است که این مفاهیم ثابت نمی‌مانند. زنان و مردان، هر دو، سلامت را مهم‌ترین عامل دانسته بودند، اما در جوانی سلامت در مرتبه سوم اهمیت قرار می‌گیرد.

اهمیت خانواده برای زنان همواره بیشتر از مردان است، اما با افزایش سن شاید به دلیل جدایی (ناشی از طلاق یا فوت همسر) یا از خانه رفتن بچه‌ها اهمیت آن کمتر

1- turning point

می‌شود. همچنین مردان بیشتر به امور مالی اشاره کرده‌اند، اما اهمیت آن با افزایش سن برای هر دو جنس کاهش می‌یابد (نمودار ۱۶).

نمودار ۱۶. سهم پاسخگویانی که خانواده را برای کیفیت زندگی مهم می‌دانند (۱۹۹۷، ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷)



منبع: Plagnol and Scott, 2011: 124

بدین ترتیب، با تغییر چیزهای مهم در زندگی و تفاوت‌های مردان و زنان در این بخش، به تأثیر وقایع بااهمیت بر پنداشت زنان و مردان از چیزهای مهم برای کیفیت زندگی آنها پرداخته می‌شود؛ وقایعی مانند تشکیل خانواده و بازنشستگی که غالباً به معنای تغییر در نقش اجتماعی افراد است و بنابراین احتمالاً پیامدهایی برای به‌زیستی و اولویت‌های زندگی آنها دارد. این وقایع غالباً «نقطه عطف دوره زندگی» در ادبیات نامیده شده‌اند. برخی آنها را شامل وقایع پیش‌بینی‌ناپذیر و ناگهانی می‌دانند، ولی در این پژوهش تحولات هنجاری زندگی که نیازمند سازگاری با نقش‌های جدید اجتماعی است، مانند فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه و پدر یا مادر شدن نیز جزو وقایع یا نقاط عطف منظور شده‌اند.

با توجه به دسترسی به اطلاعات در یک دوره زمانی ده‌ساله (۱۹۹۷-۲۰۰۷) و نحوه گردآوری اطلاعات، مشخص کردن وقایع یا نقطه عطف و تغییرات در برداشت‌های آنها از کیفیت زندگی، هم در میان افراد و هم برای خود افراد، میسر شده است. وقایعی که اکثر افراد جامعه به‌طور گسترده آنها را تجربه می‌کنند، مانند تشکیل خانواده (ازدواج)، به دنیا آمدن اولین فرزند، رفتن آخرین فرزند از خانه و بازنشستگی در این مطالعه دیده شده است.

■ **تشکیل خانواده:** بر پایه اطلاعات موجود طی سال‌های ۱۹۹۷-۲۰۰۷ ازدواج به‌طور معناداری سبب شده بیشتر از قبل به «خانواده، شادی و خانه راحت» اشاره شود، در

حالی که «دوستان» اهمیت کمتری در کیفیت زندگی یافته‌اند و کاهش مختصری هم در اشاره به «اشتغال» به چشم می‌خورد. تغییرات در مهم‌ترین چیزهای زندگی پس از تشکیل خانواده برای زنان و مردان، هر دو، تقریباً یکسان بود. بنابراین، فرضیه‌ای که زنان ممکن است تمرکز بیشتری بر خانواده داشته باشند، تأیید نمی‌شود.

■ **به دنیا آمدن اولین فرزند:** پاسخگویی که اولین فرزندشان در طول ده سال (سه پیمایش موردنظر) به دنیا آمده بود با احتمال زیادتری خانواده را بیش از گذشته (پیش از واقعه) به‌عنوان مهم‌ترین عامل کیفیت زندگی اعلام کرده و در عین حال کمتر به دوستان، امور مالی و اشتغال اشاره کرده‌اند.

هیچ‌کدام از این تغییرات به‌طور معناداری بین زنان و مردان متفاوت نبود. با گذشت پنج سال از واقعه، کماکان خانواده مهم‌ترین عامل بوده و دوستان برای زنان اهمیت کمتر و شادی اهمیت بیشتری یافته است.

■ **از خانه رفتن آخرین فرزند:** در موضوع رفتن فرزندان از خانه و رفتن آخرین فرزند، زنان و مردان هیچ‌کدام تغییری را گزارش نکرده‌اند.

■ **بازنشستگی:** غالباً تصور می‌شود که مردان بیشتر از زنان تحت تأثیر بازنشستگی قرار می‌گیرند، زیرا (به طور متوسط) احتمالاً مردان بیشتر از شغل خود هویت کسب می‌کنند، در حالی که شغل و حرفه برای زنان کمتر محور زندگی است و آنها تعادل بین کار و خانواده را ترجیح می‌دهند. بر اساس اطلاعات به‌دست‌آمده پس از بازنشستگی، «خانواده» و «اشتغال» کمتر مطرح شده‌اند، در حالی که دوستان اهمیت بیشتری یافته است و هر دو جنس بیشتر از گذشته به امور مالی اشاره کرده‌اند.

به‌طور خلاصه، زنان و مردان بریتانیایی در حالی که پنداشت‌های متفاوتی از چیزهای مهم برای کیفیت زندگی دارند، غالباً واکنش‌های مشابهی در مقابل وقایع زندگی از خود بروز می‌دهند. زنان بیشتر مسئولیت نگه‌داری بچه‌ها را دارند، اما واقعیت این است که زنان و مردان، هر دو، اولویت چیزهای مهم را در کیفیت زندگی به طرف خانواده تغییر می‌دهند. بدین ترتیب، برای اکثر مردم، تغییر وضعیت به‌دلیل ازدواج و پدری/

مادری سبب طرح اولویت‌های دیگری در زندگی می‌شود و کیفیت زندگی افراد بیشتر به‌زیستی شرایط دیگران متمایل می‌شود^۱. به عبارت دیگر، زنان و مردان روابط با سایرین را عاملی مهم در بهبود کیفیت زندگی خود می‌بینند و اهمیت این روابط را در خانواده می‌توان دید. هیچ‌یک از وقایع مهم این بررسی بر پنداشت از کیفیت زندگی زنان یا مردان به‌دلیل جنسیت تأثیری را نشان نمی‌دهد. به عبارت دیگر، تغییرات و نقاط عطف زندگی مسائل خاص جنسیتی^۲ نیستند، بلکه زمینه‌های اجتماعی^۳ کسانی که به‌زیستی ذهنی آنها مورد مطالعه است، بر ارزیابی‌شان از عوامل مهم در کیفیت زندگی اثرگذار است. نتیجه دیگر اینکه پنداشت زنان و مردان در طول عمر از چیزهای مهم برای کیفیت زندگی تغییر می‌کند.

۷- در سنگاپور زنان فقط اندکی ناراضی‌ترند

سنگاپور که قبل از سلطه انگلیسی‌ها یک دهکده ماهیگیری بوده متشکل از ۶۳ جزیره است که از سال ۱۹۶۵ استقلال یافته و بیشتر قوانین آن میراث دوران استعماری است. پیمایش جهانی کیفیت زندگی^۴ در سال ۲۰۱۲ سنگاپور را یکی از بهترین شهرهای دنیا و همانند توکیو با بالاترین کیفیت زندگی در آسیا ارزیابی کرده است.

سنگاپور یک جامعه چندقومیتی، چندمذهبی و چندزبانه است که چینی‌ها بزرگ‌ترین قوم را با ۷۴ درصد از جمعیت تشکیل می‌دهند. امید به زندگی مردان در بدو تولد ۷۹/۶ و امید به زندگی زنان ۸۴/۳ سال است. نرخ باسوادی در جمعیت ۱۵ سال به بالا ۹۶ درصد، نرخ مشارکت اقتصادی مردان ۷۶ درصد، نرخ مشارکت اقتصادی زنان حدود ۵۸ درصد و نرخ بیکاری نیز ۲ درصد گزارش شده است.

یافته‌های پیمایش ملی که در سال ۲۰۱۱ درباره کیفیت زندگی جمعیت ۱۵ سال به بالا صورت گرفته منبع اصلی این گزارش است. در چارچوب رویکرد حوزه‌های زندگی^۵ چندین حوزه انتخاب شده است: مسکن، روابط دوستی،

1- other oriented
2- gender specific
3- context
4- Mercer Human Resource Consultancy
5- life domain approach

جدول ۶. تفاوت‌های جنسیتی در اهمیت روابط با سایرین در رضایت از حوزه‌های زندگی

جنسیت	والدین	فرزندان	خواهران و برادران	همسر/ شریک عاطفی	دوستان
مرد	۵/۳۴	۵/۲۱	۵/۱۲	۴/۹۶	۴/۸۵
زن	۵/۲۹	۵/۱۴	۵/۰۶	۴/۸۰	۴/۸۳

منبع: Tambyah and Tan, 2014: 234

جدول ۷. تفاوت‌های جنسیتی در دلایل رضایت از زندگی در سنگاپور

جنسیت	امنیت	تمیزی کشور	کیفیت اجرای قانون	کیفیت آموزش	خدمات عمومی
مرد	۴/۹۲	۴/۸۲	۴/۶۸	۴/۶۴	۴/۶۰
زن	۴/۹۴	۴/۸۳	۴/۷۴	۴/۶۳	۴/۶۲

منبع: Tambyah and Tan, 2014: 235

روابط ازدواج، رابطه با پدر و مادر، رابطه با فرزندان، رابطه با خواهر و برادر، رابطه با همسایگان، استاندارد زندگی، درآمد خانوار، سلامتی، دستاورد آموزشی، شغل، فعالیت‌های اوقات فراغت/سرگرمی و زندگی معنوی.

بر اساس اطلاعات گردآوری‌شده، روابط با سایرین برای زنان و مردان سنگاپوری بیشترین اهمیت را داشته است، اما به‌طور کلی زنان در همه انواع روابط سطح پایین‌تری از رضایت را داشته‌اند، گرچه این تفاوت از نظر آماری (به‌جز مورد ازدواج) معنادار نیست.

مردان و زنان از زندگی در سنگاپور بیش از همه از سطح امنیت، تمیزی کشور، کیفیت اجرای قوانین، کیفیت آموزش و خدمات عمومی ارائه‌شده راضی بوده‌اند. میزان رضایت زنان به مقدار بسیار ناچیزی از رضایت مردان کمتر بوده و به همین دلیل معنادار نبوده است.

در ارزیابی و مقایسه میزان شادی زنان و مردان در بالاترین سطح (خیلی شاد و کاملاً شاد)، زنان به ترتیب با ۱۸ و ۵۷/۶ درصد در مقابل مردان با ۲۰/۱ و ۵۲/۷ درصد اظهار شادی کرده‌اند. به‌طور کلی، بیش از ۷۰ درصد زنان و مردان سنگاپوری میزان بالایی از شادی را گزارش کرده‌اند. مهم‌ترین یافته‌های این گزارش را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- بر اساس متغیر سن، زنان مسن‌تر (بالای ۵۰ سال) شادتر از جوان‌ترها هستند و بعد از ۴۰ سالگی زنان شادی

بیشتری از مردان را اعلام کرده‌اند. بر اساس اطلاعات جامع سنگاپور رابطه‌اش شکل سن و به‌زیستی ذهنی به این معنی که جوان‌ترها و مسن‌ترها سطح بالاتری از شادی را ابراز می‌کنند و وقتی در میانسالی هستند به دلیل مشکلات و مسئولیت کمتر شاد هستند، تأیید نمی‌شود.

- از دواج برای زنان و مردان سنگاپوری به یک اندازه شادی به همراه دارد و متأهلان بیش از مجردها شاد هستند.

- زنان با سطح تحصیلات کمتر شادتر از زنان با تحصیلات بیشتر بوده‌اند.

- قدرت ناشی از کسب درآمد بیشترین شادی را برای زنان به همراه داشته است.

- بدین ترتیب، احتمالاً زنانی که بیش از همه در سنگاپور خیلی شادند ۵۰ سال به بالا دارند، متأهل و دارای درآمد شخصی ۵ تا ۸ هزار دلار در ماه اما نه لزوماً با مدرک تحصیلی بالا هستند. این در حالی است که مردان در دوره ۶۰ سالگی و با بیش از ۸ هزار دلار درآمد بیشتر شادند.

- زنان و مردان سنگاپوری در مورد پنج حوزه‌ای که بیشترین نقش را در رضایت آنها از زندگی داشت هم‌نظر بودند و این حوزه‌ها متمرکز بر روابط با اعضای خانواده بود. به‌طور کلی، زنان سطح پایین‌تری از رضایت را در این حوزه‌ها ابراز کردند.

■ در مورد پنج حوزه‌ای که کمترین رضایت از آنها گزارش شده بود، یعنی درآمد خانوار، سطح تحصیلات، استاندارد زندگی، روابط با همسایگان، و شغل، باز هم زنان و مردان هم‌نظر بودند و فقط زنان اندکی بیشتر ناراضی بودند. در پاسخ به این پرسش که «پیامد جنسیت بر رضایت از زندگی در سنگاپور چیست؟»، با تحلیل داده‌ها، پژوهشگران به این جمع‌بندی رسیدند که به نظر می‌رسد در مجموع زنان کمتر از مردان از زندگی رضایت دارند و زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی سنگاپور در تفاوت‌های جنسیتی خاموش هستند.

۸- در کشورهای اروپایی پدران از مادران شادترند

شواهد بسیاری وجود دارد که به‌زیستی ذهنی مادران در کشورها متفاوت است (Michon, 2008). اما برای درک کامل پیامدهای مادری بر رضایت از زندگی زنان کافی نیست که فقط سطح مطلق به‌زیستی آنها با زنان بدون فرزند مقایسه شود، بلکه برای آگاهی از نتایجی که فرزند داشتن بر شادی و رضایت زنان دارد باید در یک دیدگاه نسبی‌نگر^۱ رضایت از زندگی مادران با زنان بدون فرزند و پدران با مردان بدون فرزند مقایسه شود. بر اساس داده‌های به‌دست‌آمده در اولین پیمایش کیفیت زندگی در کشورهای اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۷، تفاوت‌های معناداری در متوسط رضایت از زندگی مادران در میان کشورها وجود دارد. در ۹ کشور از ۲۶ کشور، مادران شادترین گروه هستند و مقایسه متوسط رضایت از زندگی مادران در میان کشورها نشان می‌دهد که هر چه کشور ثروتمندتر است مادران از زندگی‌شان راضی‌ترند.

هدف این گزارش مشخص کردن اثرات مادری بر رضایت از زندگی^۲ است. در این صورت به شاخصی فراتر از متوسط رضایت از زندگی نیاز است. بنابراین تفاوت رضایت از زندگی مادران در رابطه با زنان بدون فرزند و پدران در نظر گرفته می‌شود. این مقایسه نسبی امکان تمرکز بر دو بُعد مرتبط با مادری را فراهم می‌کند:

(۱) داشتن فرزند وقتی با زانی که فرزند ندارند مقایسه

1- relative perspective

۲ در این گزارش پژوهشگران مفاهیم به‌زیستی ذهنی (subjective wellbeing)، خشنودی (contentment)، رضایت از زندگی (life satisfaction) و شادی (happiness) را به جای همدیگر و به‌عنوان توصیف‌کننده ذهنی کیفیت ذهنی به کار برده‌اند.

می‌شوند.

(۲) اثر جنسیت وقتی با پدران مقایسه می‌شوند.

بدین ترتیب، نقطه شروع برای تحلیل رضایت از زندگی مادران سطح رضایت زنان بدون فرزند است (آنچنان که خود اظهار کرده‌اند). تفاوت این دو شاخص نتایج مادری را نشان می‌دهد که به دو دسته متفاوت از عوامل و پیامدها مربوط است:

(۱) نتیجه‌ای که مستقیماً به مادری/پدیری^۳ مربوط است

و به عبارت دیگر، اثر مستقیم مادری/پدیری^۴

(۲) نتیجه‌ای که به جنسیت مربوط است و به عبارت

دیگر، اثر جنسیت بر مادری/پدیری^۵

■ اثر بارز مادری/پدیری: وقتی فرزندی در خانواده به

دنیا می‌آید برای پدر و مادر هزینه‌ها و در عین حال مطلوبیت‌هایی به همراه دارد (Becker, 1991). هزینه‌ها شامل هزینه‌های مالی برای برآورده کردن نیازهای بچه، کاهش وقت آزاد و... است.

در این پژوهش فرض بر این است که هزینه‌ها و فایده‌ها برای پدر و مادر مشابه است، مثل کاهش ساعاتی که زن و شوهر با هم می‌گذرانند و یا چشم‌پوشی آنها از مصرف برخی کالاها. حتی با این فرض‌ها، هنوز بچه‌دار شدن می‌تواند به صورت‌های متفاوتی بر رضایت از زندگی پدران و مادران و اولویت آنها مؤثر واقع شود.

■ اثر جنسیت بر مادری/پدیری: اثر ورود فرزند به خانواده می‌تواند با تفاوت‌های جنسیتی در درون خانه تشخیص داده شود:

- تفاوت‌های بیولوژیک: زنان هستند که حامله می‌شوند، فرزند را به دنیا می‌آورند، به او شیر می‌دهند و پیامدهای بارداری و زایمان را بر سلامت خود - که ممکن است منفی باشد - تحمل می‌کنند. این آثار می‌تواند به افزایش یا کاهش رضایت از زندگی زنان بینجامد.

- تغییر در رفتار به دلیل حضور فرزند: این تغییرات شامل مراقبت از بچه به جای لذت بردن از وقت آزاد، کنار گذاشتن شغل یا افزایش کار دستمزدی برای کسب

3- parenthood

4- Clear Parenthood Effect (CPE)

5- Gender Determinant Parenthood Effect (GDE)

جدول ۸. متوسط رضایت از زندگی مادران، پدران، زنان بدون فرزند و مردان بدون فرزند ۲۰ تا ۵۰ ساله در ۲۶ کشور اتحادیه اروپا

کشور	مادران	پدران	زنان بدون فرزند	مردان بدون فرزند
اتریش	۷/۷۸	۷/۷۲	۷/۵۶	۷/۴۳
بلژیک	۶/۹۷	۷/۰۱	۶/۹۳	۶/۴۶
بلغارستان	۵/۲۸	۵/۶۹	۵/۸۸	۵/۵۵
جمهوری چک	۶/۸۹	۶/۷۶	۶/۸۲	۶/۶۸
دانمارک	۸/۰۱	۸/۱۲	۷/۹۱	۷/۵۴
استونی	۵/۶۱	۵/۳۵	۶/۱۵	۵/۷۰
فنلاند	۷/۶۹	۷/۶۰	۷/۴۱	۷/۳۱
فرانسه	۶/۷۷	۶/۶۹	۶/۷۴	۶/۵۶
آلمان	۷/۰۸	۶/۷۵	۷/۰۸	۶/۹۶
بریتانیا	۶/۹۶	۷/۲۵	۷/۴۴	۶/۸۳
یونان	۶/۳۹	۶/۳۵	۶/۰۸	۶/۱۸
مجارستان	۵/۶۵	۵/۵۰	۶/۱۸	۵/۵۰
ایرلند	۷/۹۰	۷/۸۹	۷/۹۵	۷/۵۰
ایتالیا	۷/۰۹	۶/۹۹	۶/۴۹	۶/۶۱
لتونی	۵/۰۲	۴/۷۹	۵/۳۷	۵/۲۹
لیتوانی	۴/۷۲	۴/۴۶	۵/۱۱	۵/۵۴
لوکزامبورگ	۷/۳۷	۷/۴۴	۷/۳۳	۷/۳۲
مالت	۷/۹۴	۷/۹۷	۷/۹۲	۷/۶۹
هلند	۷/۶۵	۷/۴۹	۷/۴۷	۷/۴۱
لهستان	۶/۱۱	۵/۶۹	۶/۸۲	۶/۴۵
پرتغال	۶/۸۷	۶/۸۸	۶/۹۴	۷/۲۶
رومانی	۴/۶۴	۴/۷۶	۵/۷۶	۴/۹۸
اسلواکی	۵/۷۹	۵/۷۰	۶/۰۲	۷/۱۲
اسلوونی	۶/۹۶	۶/۷۴	۷/۴۲	۷/۱۲
اسپانیا	۶/۹۴	۶/۸۵	۶/۷۳	۶/۵۴
سوئد	۷/۲۴	۷/۴۷	۷/۰۹	۶/۷۷

منبع: Michon, 2014: 84

رضایت از زندگی مادر با پدر یا آنهایی که پدر و مادر نیستند نمی‌تواند فقط با تغییرات در رفتار و شرایط زندگی توضیح داده شود. بنابراین مدل مفهومی پژوهش با فرض اینکه تفاوت رضایت از زندگی پدران و مادران و زنان بدون فرزند با دو نوع اثر پدری/مادری و جنسیتی تعیین می‌شود، تعریف و ترسیم شده است. بر اساس یافته‌های پیمایش ارزش‌های جهانی^۱ در مورد رضایت از زندگی و داده‌های سازمان ملل متحد درباره تولید ناخالص داخلی سرانه کشورهای اروپایی، پژوهشگران به این نتیجه می‌رسند که در کشورهای

درآمد بیشتر و تأمین هزینه‌های نگهداری و پرورش فرزند است.

تغییر در سیستم‌های ارزشی و اولویت‌ها: رضایت از زندگی فقط تحت تأثیر تغییر در هزینه‌ها یا رفتار نیست، بلکه از سیستم ارزشی و اولویت‌های فرد نیز تأثیر می‌پذیرد. ورود بچه‌ها به خانواده همه‌چیز زندگی روزمره را عوض می‌کند و علاوه بر تغییر در هزینه‌ها و رفتار، اولویت‌های پدر و مادر و ارزش‌ها نیز تغییر می‌کنند.

اگر این فرض‌ها درست باشد، تفاوت بالقوه میان

1- World Value Survey

- اثر مثبت پدری/مادری بر زنان و مردان در کشورهای ثروتمندتر

- اثر منفی پدری/مادری بر زنان و مردان در کشورهای فقیرتر

از دیدگاه جنسیتی نیز تأکید شده است که ورود فرزند به خانواده به‌طور متوسط نتایج مشابهی (مثبت در کشورهای ثروتمندتر و منفی در کشورهای فقیرتر) برای هر دو جنس دارد. اما وقتی داده‌ها بر اساس «تغییرات رضایت از زندگی» پدران و مادران مقایسه می‌شوند، می‌توان دریافت که:

- اگر پدری/مادری سبب کاهش رضایت از زندگی آنها می‌شود، کاهش به‌طور متوسط برای مادران بیشتر از پدران است.

- اگر پدری/مادری سبب افزایش رضایت از زندگی می‌شود، پدران به‌طور نسبی رضایت بیشتری به دست می‌آورند.

به‌طور خلاصه، برندگان ورود فرزند به خانواده پدران هستند. اگر قرار است چیزی از دست برود، آنها کمتر از مادران از دست می‌دهند و اگر قرار است چیزی به دست بیاید، آنها بیشتر از مادران به دست می‌آورند. برای توضیح این پدیده تفاوت جنسیتی در رابطه با اثر مادری/پدری بر رضایت از زندگی و نیز نتایج متفاوت بچه‌دار شدن بر رضایت از زندگی در کشورهای فقیر و غنی سه دسته از عوامل مجزا و در عین حال مرتبط

ثروتمندتر با احتمال بیشتری مادر شدن بر رضایت از زندگی زنان می‌افزاید و در نقطه مقابل، در کشورهای فقیر، پیامدهای منفی برای رضایت از زندگی زنان دارد. بدین ترتیب، این پرسش‌ها مطرح می‌شود: آیا پدری/مادری اثرات مشابهی بر رضایت از زندگی زنان و مردان^۱ دارد؟ و تفاوت میان ۲۶ کشور اتحادیه اروپا در این زمینه چگونه است؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها سه مرحله در تحلیل داده‌ها طی شده است:

۱) محاسبه تفاوت رضایت از زندگی بین مادران و

زنان بدون فرزند

۲) محاسبه تفاوت رضایت از زندگی پدران و مادران

دارای فرزند

۳) مقایسه نتایج دو مرحله پیشین

نتایج تجزیه و تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که در ۱۷ کشور از ۲۶ کشور اروپایی «مادری» در مقایسه با «پدری» موجب کاهش معنادار یا افزایش بسیار ناچیز (از نظر آماری بدون معنی) در رضایت از زندگی زنان می‌شود. در کشورهای نسبتاً فقیرتر، مادران در مقایسه با زنان بدون فرزند (با کنترل سطح آموزش) کمتر شاد هستند، در حالی که در کشورهای ثروتمندتر برعکس است. همین نتایج در مورد مقایسه پدران با مردان بدون فرزند نیز به دست آمده است.

این یافته‌ها را به گونه دیگری می‌توان جمع‌بندی کرد:

نمودار ۱۷. اجزای کلیدی رضایت از زندگی مادران



منبع: Michon, 2014: 85

۱- بر اساس آنچه پاسخگویان اظهار می‌کنند.

طرح و واکاوی شده است:

■ درآمد

جای بررسی زیادی دارد. زیرا چنین نتیجه‌گیری‌ای به این معنی است که همهٔ زنان در رابطه با عوامل تأثیرگذار بر شادی آنها گروهی مشابه پنداشته می‌شوند و تغییرات مهم در دیدگاه‌های طول زندگی^۲ که باعث تغییر رضایت از آن می‌شود نادیده گرفته شده است.

شاید بیشتر قابل درک و توجیه باشد اگر به جای همگن‌پنداری همهٔ زنان بپذیریم که گروهی از زنان گرایش بیشتری به اشتغال و حرفه دارند، گروهی دارای گرایش بیشتری به خانه هستند و عده‌ای هم (شاید بزرگ‌ترین گروه) در صدد برقراری تعادل بین این دو حوزه‌اند (Hakim, 2001). دو نمونه از کشورهای اروپایی به توضیح این مسئله کمک می‌کند:

■ بر اساس اطلاعات موجود در کشور آلمان، مادران خانه‌دار به‌طور متوسط بیشتر از مادران شاغل راضی هستند، چون می‌توانند وقت بیشتری برای آنچه آنها را خوشحال می‌کند اختصاص دهند، مانند ملاقات با دوستان، مراقبت از دیگران و پرداختن به سرگرمی‌های مورد علاقه. البته این در صورتی است که مادران برای تأمین بخشی از هزینه‌های زندگی به کار کردن و کسب درآمد نیاز نداشته باشند.

سیاست‌های اجتماعی در این میان چه می‌کنند؟ یک پاسخ احتمالی این است: اگر شرایطی فراهم شود که آنها در خانه بمانند، خوشحال‌ترند. اما ممکن است مادرانی که باید برای تأمین هزینه‌های زندگی کار کنند از اشتغال و کسب درآمد راضی‌تر باشند، چون از فقر نجات پیدا می‌کنند.

■ در کشور انگلیس، برعکس، مادران خانه‌دار جزو گروهی هستند که کمترین شادی و رضایت را از زندگی دارند. اینها شاید مادرانی‌اند که ترجیح می‌دهند شاغل باشند اما به دلیل نبود امکانات و تسهیلات مراقبت از بچه‌ها به اجبار خانه‌نشین شده‌اند. این گروه رضایت از زندگی را بیشتر در کسب درآمد و ملاقات مردم در محل کار و عرصه‌های اجتماعی می‌دانند. در نتیجه، در این‌گونه کشورها افزایش رضایت از زندگی مادران نیازمند سیاست‌هایی برای حمایت از اشتغال آنهاست. در این صورت، برای خروج زنان و مادران از گروه ناراضی از زندگی (ناخشنود) چه کار باید کرد؟

مطالعهٔ رابطهٔ میان درآمد و رضایت از زندگی همواره حوزه‌ای مورد علاقه در پژوهش‌های کیفیت زندگی بوده است (Oswald, 1997; Cummins, 2000; Di Tella and MacCulloch, 2006). نتایج بسیاری از این مطالعات را شاید بتوان چنین خلاصه کرد: مردم با درآمد بالا، به‌طور متوسط، شادتر از مردم با درآمد پایین هستند. البته لزوماً ثروتمندتر شدن افزایش شادی را تضمین نمی‌کند (Burni and Stanca, 2005; Clark et al., 2007; Di Tella and MacCulloch, 2006; Frank, 2005).

■ کار با دستمزد و بدون دستمزد

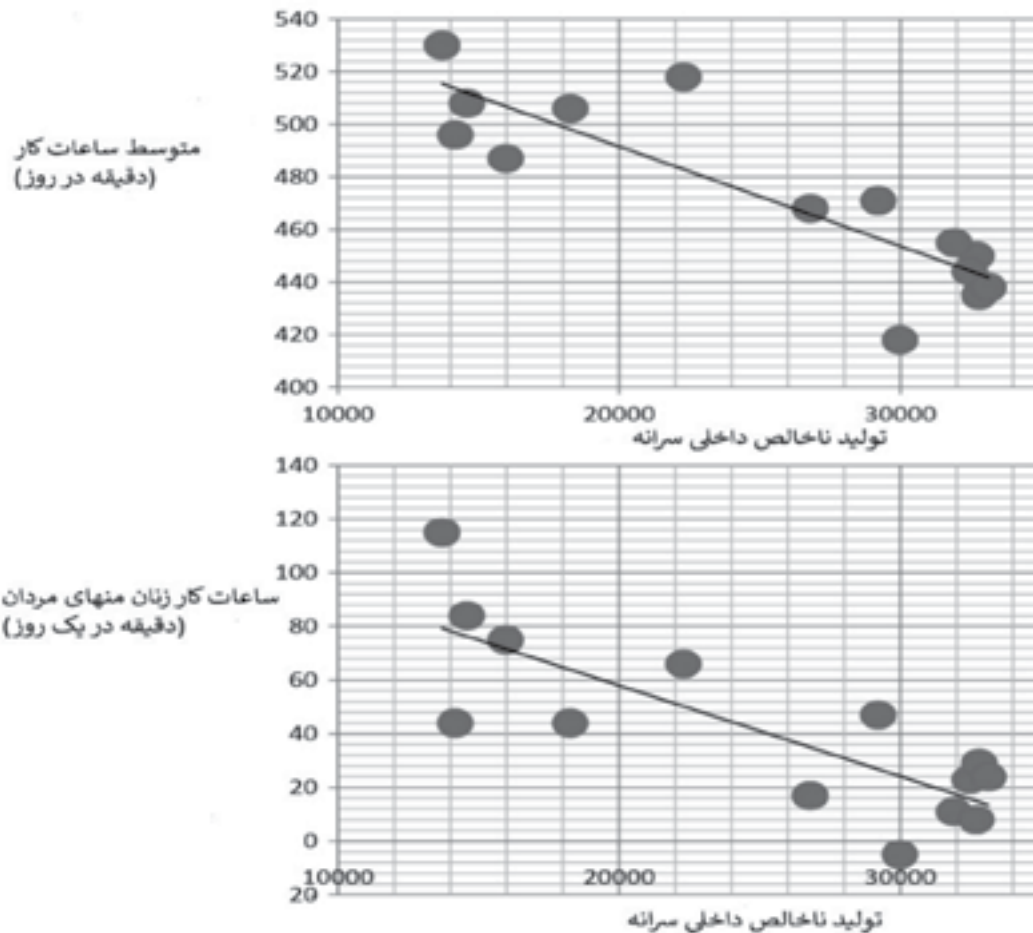
مادری نتایج جدی برای زنان دارد. شاید یکی از مهم‌ترین آنها به مسئلهٔ اشتغال در کشورهای اروپایی^۱، نرخ اشتغال زنان و ساعات کار آنها و تا اندازهٔ زیادی به تعداد و سن بچه‌ها مربوط می‌شود. به‌طور متوسط، داشتن یک بچهٔ زیر ۱۲ سال با کمتر احتمال اشتغال زنان را از ۷۵ درصد (زنان بدون بچه) به ۶۰ درصد کاهش می‌دهد، در حالی که این مسئله برای مردان برعکس است. در اروپا احتمال کار کردن پاره‌وقت زنان بیشتر از مردان است و در میان مادران بیشتر از سایر گروه‌های زنان رایج است، به‌طوری که در مقابل ۳۸ درصد از مادران دارای شغل پاره‌وقت فقط ۲۰ درصد از زنان بدون فرزند به کار پاره‌وقت اشتغال دارند.

این اطلاعات نشان می‌دهد که ضرورت سازگار کردن کار و زندگی خانوادگی مادران را وادار می‌کند که مشارکت خود را در بازار کار کاهش دهند. بر اساس اطلاعات موجود در بسیاری از کشورها، راضی‌ترین مادرها «خانه‌دار» هستند، ولی باید تأکید کرد که «خانه‌داران خوشحال» پدیده‌ای خاص مادران نیست؛ زنان بدون فرزند هم که خانه‌دارند به‌طور نسبی رضایت بیشتری از زندگی را گزارش می‌کنند. این نتایج در ارزش سیاست‌هایی که مادران را به اشتغال تشویق می‌کنند تردید ایجاد می‌کند. اما این پرسش که آیا لزوماً تشویق مادران به محدود کردن کارشان به خانه و بچه‌داری موجب افزایش رضایت از زندگی آنها می‌شود

۱ تفاوت‌های بین کشورها مطالعه شده است، نه در داخل کشورها.

2- life course perspective

نمودار ۱۸. ساعات کار زنان و مردان در ۱۴ کشور اروپایی (بر اساس داده‌های Eurostat, 2008)



منبع: Michon, 2014: 93

دستمزد را به عهده گرفته‌اند. بر اساس تحلیل داده‌های قابل دسترسی از کشورهای اروپایی^۳ می‌توان گفت:

- در کشورهای فقیر، زنان ساعات طولانی‌تری از زنان کشورهای ثروتمندتر کار می‌کنند (به طور متوسط حدود یک ساعت بیشتر).
- در تمام کشورها به‌جز آلمان زنان ساعات بیشتری از مردان کار می‌کنند (۶۴ دقیقه در کشورهای فقیر و ۲۰ دقیقه در کشورهای ثروتمند). بدین ترتیب تفاوت بین زنان و مردان در کشورهای فقیرتر بارزتر و بیشتر است.

■ نگرش‌های اجتماعی

نگرش‌های غالب در جوامع حداقل به چهار دلیل برای سیاست‌های اجتماعی مهم هستند:

۳- این یافته‌ها مربوط به ۱۴ کشور اروپایی است که ۸ کشور اروپایی ثروتمند و ۶ کشور فقیر را شامل می‌شود.

اسناد بسیار زیادی ثابت می‌کنند که بیکاری موجب نارضایتی از زندگی می‌شود، بنابراین بهتر است با سیاست‌های اجتماعی به زنان فرصت انتخاب داده شود، به جای اینکه دیگران تصمیم بگیرند که چه چیزی برای آنها خوب است!

در توضیح تفاوت رضایت از زندگی پدرها و مادرها و همچنین تفاوت در میان کشورهای اروپایی، «کار مضاعف»^۲ زنان مسئله مهمی در رضایت از زندگی گزارش شده است. طی سال‌های اخیر سهم زنان در بازار کار افزایش یافته، ولی واقعیت این است که با وجود افزایش کار با دستمزد، زنان همچنان مسئول کارهای خانه باقی مانده‌اند. در نتیجه، خیلی بیشتر از مردها هم بار مسئولیت کار با دستمزد و هم بدون رابطه بین رضایت از زندگی (با کنترل آموزش) و احساس کنترل بر زندگی محاسبه شده در ۲۶ کشور کاملاً قوی است (ضریب همبستگی پیرسون: ۰/۴۲۹) و تمایل افراد به تصمیم‌گیری برای خود و اثر مثبت آن بر رضایت از زندگی را نشان می‌دهد.

2- double shift

- این نگرش‌ها پنداشت از تعادل کار و زندگی را به ما نشان می‌دهند.

- آنها گویای تجربه‌های نسل‌های پیشین در زمینه اشتغال، درآمد و بچه‌داری‌اند.

- در شرایط مادران شاغل، حمایت اجتماعی مؤثر بر بهزیستی ذهنی زنان ممکن است تحت تأثیر این نگرش‌ها قرار گیرد.

- فهمیدن این نگرش‌ها جهت‌گیری سیاست‌های اجتماعی را نشان می‌دهد.

با هدف ارزیابی نگرش جامعه نسبت به اشتغال مادران، پژوهشگران «شاخص حمایت از اشتغال مادران»^۱ را طراحی کرده‌اند و با استفاده از اطلاعات پیمایش ارزش‌های جهانی و آزمون این شاخص نتیجه گرفته شده که در تمام کشورهای مورد مطالعه در دو دهه اخیر میزان پذیرش اشتغال مادران به تدریج افزایش یافته است (Michon, 2008). با وجود این، انتظار می‌رود که مادران دارای بچه‌های کوچک از ساعات کار خود کم کنند یا حداقل به‌طور موقت از اشتغال دست بکشند. اما به نظر می‌رسد چنین انتظاری در کشورهای فقیر بیشتر است.

با توجه به اینکه نقش‌های سنتی زنان در بسیاری از مطالعات معادل خانه‌دار بودن و بچه داشتن تعریف شده است، پژوهشگران با طراحی «شاخص نقش‌های سنتی زنان»^۲ و استفاده از اطلاعات پیمایش ارزش‌های جهانی در پاسخ‌های داده‌شده به دو گویه:

۱) شغل خوب است، اما آنچه اکثر زنان واقعاً می‌خواهند یک خانه و بچه است

۲) خانه‌دار بودن همان قدر رضایت‌بخش است که کار با دستمزد

چنین نتیجه گرفته‌اند: در جوامعی که نقش‌های سنتی زنان حمایت می‌شود پاسخگویان با دو گویه فوق به شدت موافق بوده‌اند. مقایسه این شاخص در میان کشورها حاکی از آن است که در کشورهای فقیرتر نقش زنان در مقایسه با کشورهای ثروتمندتر بیشتر سنتی است.

به‌طور خلاصه، یافته‌ها نشان می‌دهد که زنان از

کشورهای به‌طور نسبی فقیرتر اروپایی وقتی که بچه‌دار می‌شوند شانس کمتری برای شادتر شدن دارند و «اثر مادری» پیامدهای منفی بر متوسط رضایت از زندگی آنها دارد. در شرایطی که رضایت مادران در مقایسه با زنان بدون فرزند افزایش می‌یابد، این افزایش برای پدران بیشتر است و اگر کاهش یافته، میزان این کاهش برای پدران کمتر است. بنابراین، اثر بچه‌ها بر بهزیستی فردی همچنان جنسیتی است، هرچند میزان این اثر در کشورهای ثروتمندتر کمتر است.

بخش سوم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

جست‌وجو برای دستیابی به اصول جهان‌شمول و کیفیت زندگی مطلوب موجب آفتابی شدن تعداد زیادی متغیر مؤثر بر کیفیت زندگی در زمینه‌های گوناگون شده است. در این مقاله تمرکز بر جنس و جنسیت سبب شده است اهمیت و نقش زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی در شکل‌دهی شاخص‌های عینی و ذهنی کیفیت زندگی در جوامع مختلف نشان داده شود. شگفت آنکه به نظر می‌رسد جنس و جنسیت به‌عنوان عاملی تفاوت‌گذار و مهم در نتایج کیفیت زندگی تا سال‌های اخیر کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این کم‌توجهی می‌تواند ناشی از عدم گزارش یافته‌های مطالعات کیفیت زندگی به تفکیک جنس و غیبت تحلیل‌های جنسیتی در نتایج پژوهش‌ها باشد.

از اواخر قرن بیستم، پس از آنکه برنامه توسعه سازمان ملل دو شاخص جدید جنسیتی را مطرح کرد، پژوهشگران به‌ویژه متخصصان حوزه مطالعات جنسیتی برای رفع کاستی‌های این دو شاخص و سازگاری بیشتر آنها با شرایط زنان تلاش‌های بسیاری انجام داده‌اند و برای طراحی مقیاس‌هایی که کیفیت زندگی زنان را با شاخص‌های عینی متناسب با نیازها و وضعیت آنها می‌سنجند، اقدام کرده‌اند. به‌رغم این تلاش‌ها، همچنان ابهامات مفهومی و روشی در اندازه‌گیری کیفیت زندگی زنان و تحلیل‌های جنسیتی به‌عنوان موضوعی مهم و چالش‌برانگیز در مطالعات کیفیت زندگی باقی مانده است.

بر اساس گزارش‌های بین‌المللی، با وجود پیشرفت‌های حاصل‌شده در دسترسی و برخورداری بیشتر زنان از امکانات

1- Mothers' Employment Support Indicator (MES)

2- Female Traditional Role (FTR)

و تسهیلات در برخی کشورها، هنوز به دلیل تفاوت‌های ماندگار جنسیتی تا دست‌یابی به شرایط مطلوب فاصله بسیار زیادی وجود دارد.

شاید در اینکه شرایط اقتصادی (فقر و عوامل طبقاتی) و مکان جغرافیایی حتی در داخل کشورها بر بهزیستی شخصی تأثیر می‌گذارند تردید کمتری وجود داشته باشد تا پیامدهای عوامل فرهنگی و اجتماعی و پنداشت و ارزیابی زنان از مجموعه عوامل مرتبط و مؤثر بر کیفیت زندگی آنان. چنین شرایطی سبب طرح این پرسش کلیدی می‌شود که آیا نابرابری‌های جنسیتی شاخص‌های عینی در ارزیابی ذهنی زنان از کیفیت زندگی انعکاس می‌یابد؟ با غیبت تحلیل‌های جنسیتی در پژوهش‌های منطقه‌ای و ملی، اطلاعات مورد نیاز برای پاسخ به پرسش‌هایی از این دست کافی نیست. به همین دلیل کشورهای بسیاری - غالباً توسعه‌یافته - از دهه ۱۹۹۰ (و برخی زودتر) پیمایش‌های ملی را برای اندازه‌گیری کیفیت زندگی شهروندان خود و طبیعتاً سیاست‌گذاری‌های لازم برای بهبود و ارتقای آن آغاز کرده‌اند و در میان مجموعه متغیرهای عینی و ذهنی مطالعه‌شده، جنسیت به‌عنوان تعیین‌کننده کلیدی نتایج کیفیت زندگی بررسی شده است. یافته‌های کشورهای مختلف نشان‌دهنده پیچیدگی موضوع و در برخی موارد اطلاعات متناقض و در عین حال ارائه شواهدی بر روابط متقابل جنسیت و جنس با سایر متغیرها مانند سن، انتظارات، دستاوردها، زمینه‌های فرهنگی و تجربیات گذشته است.

به‌طور مثال، در کشورهای ژاپن و استرالیا زنان شادتر از مردان هستند، ولی در کشورهای اروپایی و روسیه مردان از زندگی رضایت بیشتری دارند. در دو کشور با درآمد بالا، مانند ژاپن و سنگاپور، که شاید با توجه به سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی آنها انتظار یافته‌های مشابه می‌رود، پیمایش‌ها نشان‌دهنده الگوهای متفاوت از ارزیابی‌های زنان و مردان از زندگی است. در ژاپن، زنان شادترند و در سنگاپور، در عین حال که همه در سطح بالایی از رضایت از زندگی هستند، زنان به اندازه مردان احساس شادی و رضایت نمی‌کنند.

در بسیاری از کشورها، متغیرهای کلیدی دیگری مانند سن

و رابطه تعاملی آن با جنسیت بر رضایت از زندگی تأثیر می‌گذارد و در حالی که این رابطه در برخی از کشورها U شکل است، در تعداد دیگری روند نزولی کیفیت زندگی با افزایش سن و در سالمندی به چشم می‌خورد. به همین دلیل، زنان سالمندی که منابع کمتری از نظر ثروت و روابط اجتماعی دارند و با وجود بار سنگین بیماری‌ها به‌تنهایی زندگی می‌کنند یک چالش اصلی برای این کشورها هستند.

به‌طور خلاصه، تحقیقات در پاسخ به این پرسش که «آیا زنان خوشحال‌تر از مردان هستند؟» پاسخ‌های یک‌دست نمی‌دهند. در نهایت، پیچیدگی موضوع کیفیت زندگی و نتایج کاملاً متفاوت در کشورها و حتی جوامع مختلف در درون یک کشور و روابط متقابل متغیرهای عینی و ذهنی سبب طرح ایده «کیفیت زندگی در طول دوره زندگی» شده است. به عبارت دیگر، به جای ارزیابی‌های مقطعی کیفیت زندگی باید طول دوره زندگی زنان و مردان که با بالا رفتن سن وقایع متفاوتی را تجربه می‌کنند، بررسی شود. مهم‌تر آنکه، بر اساس یافته‌های پیمایش‌های ملی در کشورهای مختلف، عدم همخوانی‌ها در مورد کیفیت زندگی زنان و تفاوت‌های آنان با مردان گویای اهمیت بسیار زیاد بستر اجتماعی-فرهنگی است که ساختارها و روابط جنسیتی را شکل می‌دهند. بنابراین متغیر جنس عامل مهمی در کیفیت زندگی نیست، بلکه نابرابری‌های جنسیتی حاصل از بسترهای اجتماعی-فرهنگی عامل تعیین‌کننده هستند.

- Rodgers. (1976). *The Quality of American Life*. New York: Russell Sage Foundation.
- Cantril, H. (1965). *The Pattern of Human Concerns*. New Brunswick: Rutgers University Press.
 - Chant, S. H. (2006). Re-thinking the "Feminization of Poverty". In Relation to Aggregate Gender Indices. *Journal of human development*, 7 (2): 201-220.
 - Clark, A. E. (2006). *Born to be Mild? Cohort Effects don't Explain Why Well-being is U-shaped in Age*. Working Paper 2006-35. Centre National de la Recherche Scientifique.
 - Clark, A., P. Frijters, and M. A. Shields. (2007). *Relative Income, Happiness and Utility: an Explanation for the Easterlin Paradox and other puzzles*. IZA discussion paper, no. 2840.
 - Coale, A., P. Demeny, and B. Vaughan. (1983). *Regional Model Life Tables and Stable Populations*. Princeton: Princeton University Press.
 - Crompton, R. (2006). *Employment and the Family: the Reconfiguration of Work and Family Life in Contemporary Societies*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Cummins, R.A. (1996). "The Domains of Life Satisfaction: An Attempt to Order Chaos". *Social Indicators Research* 38: 303-332.
 - ---. (2000). "Objective and Subjective Quality of Life: an Interactive Model". *Social Indicators Research* 52, 55-72.
 - ---. (2014). "Gender Dimensions of Life Quality for Adults in Australia", 25-47. In E. Eckermann (ed). *Gender, Lifespan and Quality of Life*. Springer: Social Indicators Research Series 53.
 - ---, R. Eckersley, S. K. Lo, E. Okerstrom, B. Hunter, and M. Davern. (2003). *The Well-being of Australians, the Effects of Work*. Australian Unity Well-being Index. Report 7.0. Melbourne: Australian Cen-
 - Antonucci, T., and H. Akiyama. (1987). "Social Networks in Adult Life and a Preliminary Examination of the Convoy Model". *Journal of Gerontology* 42 (5): 519-527.
 - Bălătescu, B. (2014). "Gender and Age Differences in Subjective Well-being: Romania 1990-2005". 99-114. in E. Eckermann (ed). *Gender, Lifespan and Quality of Life*, Springer: Social Indicators Research Series 53.
 - Bardhan, K., and S. Klasen. (1999). "UNDP Gender-Related Indices: A Critical Review". *World Development* 27: 98-110.
 - Barraclough, S. (1997). *Comments on Human Development Report (1995, 1996 and 1997)*. Geneva: UNRISD.
 - Beck, U. (1992). *Risk Society: Towards a New Modernity*. London: Sage.
 - Becker, G. S. (1991). *A Treatise on the Family*. Cambridge: Harvard University Press.
 - Berenger, V., and A. Verdier-Chouchane. (2007). *From Gender Inequality to Women's Quality-of-Life Index*. Proceedings of the African Economic Conference: 553-582.
 - Blanchflower, D. G., and A. J. Oswald. (2000). *Well-being Over Time in Britain and the USA*. NBER Working Paper 7487. Cambridge: National Bureau of Economic Research.
 - Bliss, C. (1996). "Economics of the Environment". 66-87. In A. Off er (ed.). *Pursuit of the Quality of Life*. Oxford: Clarendon Press.
 - Bruni, L., and B. Stanca. (2005). *Income Aspirations, Television and Happiness: Evidence from the World Value Surveys*. Working Papers 89, University of Milano-Bicocca: Department of Economics.
 - Campbell, A. (1981). *The Sense of Well-being in America*. New York: McGraw-Hill.
 - Campbell, A., P. E Converse, and W. L.

- in Four European Countries*. Dordrecht: Kluwer.
- Folbre N. (1994). *Who Pays for the Kids? Gender and the Structures of Constraint*. New York: Routledge.
 - Forsythe N., R.P. Korzeniewick, and V. Durrant. (1998). *Gender Inequalities, Economic Growth and Structural Adjustment: a Longitudinal Evaluation*. Paper presented to xxi Conference of the Latin American Studies Association (LASA). Washington, 24-26 September.
 - Frank, R. H. (2005). "Does Absolute Income Matter?". 65-90. In: L. Bruni, and P. L. Porta (eds.). *Economics and Happiness*. Oxford: Oxford University Press.
 - Frey, B. S. (2008). *Happiness: a Revolution in Economics*. Cambridge: MIT Press.
 - Gallie, D. (1996). "The Quality of Employment: Perspectives and Problems". 163-187. In: A. Offer (ed.). *In Pursuit of Quality of Life*. Oxford: Clarendon Press.
 - Gasper D. (2004). "Human Well-being: Concepts and Conceptualizations". *Wider Discussion Paper 2004/06*, Helsinki.
 - Giddens, A. (1992). *The Transformation of Intimacy: Sexuality, Love and Eroticism in Modern Societies*. Cambridge: Polity Press.
 - Gilligan, C. (1982). *In a Different Voice: Psychological Theory and Women's Development*. Cambridge: Harvard University Press.
 - Graham, C., A. Eggers, and S. Sukhtankar. (2004). "Does Happiness Pay? an Exploration Based on Panel Data from Russia". *Journal of Economic Behavior and Organization*, 55: 319-342.
 - Hakim, C. (2001). *Work-Lifestyle Choices in the 21st Century, Preference Theory*. Oxford: Oxford University Press.
 - Himmelweit, S. (2000). *Inside the Household: from Labor to Care*. Hampshire: Macmillan.
 - Klasen, S. (1994). "Missing Women Re-
 - tre on Quality of Life, Deakin University.
 - Delhey, J. (2004). *Life Satisfaction in an Enlarged Europe*. Luxembourg: Office for Official Publications of the European Communities. Available at: <http://www.eurofound.eu.int/publications/files/ef03108en.pdf>.
 - Dijkstra, A. G. (2000). *A Larger Pie Through a Fair Share? Gender Equality and Economic Performance*. Working paper 315, Hague: Institute of Social Studies.
 - ---, and L.C. Hanmer. (2000). "Measuring Socio-Economic Gender Inequality: Toward an Alternative to the UNDP Gender-Related Development Index". *Feminist Economics* 6 (2): 41-75.
 - Di Tella, R., and R. MacCulloch. (2006). "Some Uses of Happiness Data in Economics". *Journal of Economics Perspectives* 20 (1): 25-46.
 - Duncan, S., and D. Smith. (2006). "Individualisation Versus the Geography of 'new' Families". *21st Century Society* 1 (2): 167-89.
 - Easterlin, R.A. (2001). "Income and Happiness: Towards a Unified Theory". *Economic Journal* 111: 465-84.
 - ---. (2008). "Lost in Transition: Life Satisfaction on the Road to Capitalism". *IZA Discussion Paper*, no. 3409.
 - Eckermann, E. (2011). "The Quality of Life of Adults". In A. C. Michalos, and K. C. Land (eds.). *Handbook of social indicators and quality of life*. Dordrecht: Springer.
 - Eckermann, E. (2014). "Gender, Lifespan, Cultural Context and QOL", 1-7. In E. Eckermann (ed). *Gender, Lifespan and Quality of Life*. Springer: Social Indicators Research Series 53.
 - Fine-Davis, M., J. Fagnani, D. Giovannini, L. Hojgaard, and H. Clarke. (2004). *Fathers and Mothers: Dilemmas of the Work-life Balance- a Comparative Study*

- com/qualityoflivingpr#city-rankings. [Accessed 7 May 2018].
- Mezentseva, E. B. (2003). *Men and Women in the Sphere of Household Labor: Economic Rationality Logic against Gender Identity Logic? In Gender Equality: Looking for Solution of Old problems*, Moscow: ILO.
 - Michalos, A. C. (1985). Multiple Discrepancy Theory (MDT). *Social Indicators Research* 16:347-413.
 - Michoń, P. (2008). *Wind of Change, Family Policy and Work-Life Balance in the Post-Socialist European Union Member States*. Paper presented at the 6th Annual ESPAnet Conference, Helsinki.
 - Michoń, P. (2014). "Mothers and Quality of Life in 26 EU Countries". 83-98. In E. Eckermann (ed). *Gender, Lifespan and Quality of Life*. Springer: Social Indicators Research Series 53.
 - Morrison C., and J.P. Jütting. (2005). Women's Discrimination in Developing Countries: a New Data Set for Better Policies. *World Development* 33 (7): 1065-1081.
 - Peinado, J. M., and G. C. Céspedes. (2004). "Gender and Regional Inequality in Human Development: the Case of Spain". *Feminist Economics* 10 (1): 37-64.
 - Namazie, C., and P. Sanfey. (2001). "Happiness and Transition: the case of Kyrgyzstan". *Review of Development Economics* 5: 392-405.
 - Nolan, J., and J. Scott. (2006). "Gender and Kinship in Contemporary Britain". In M. Richards (ed.). *Kinship: Relationships and Law in a Changing Society*. London: Hart.
 - Ohtake, F. (2012). "Unemployment and Happiness". *Japan Labor Review* 9 (2): 59-74.
 - Oswald, A. J. (1997). "Happiness and Economic Performance". *Economic Journal* 107:1815-1831.
 - considered". *World Development* 22 (10): 61-71.
 - ----. (1998). "Marriage, Bargaining, and Intrahousehold Resource Allocation: Excess Female Mortality Among Adults in Rural Germany (1740-1860)". *Journal of Economic History* 40: 432-467.
 - ---, and C. Wink. 2002. "Is there a Turning Point in Gender Bias in Mortality?", *Population and Development Review* 28: 285-312.
 - ---. (2004). *Gender-Related Indicators of Well-being*. Discussion Papers/ Universität Göttingen, Ibero-Amerika-Institut für Wirtschaftsforschung, no. 102.
 - Kusago, T. (2008). "Japan's Development: What Economic Growth, Human Development and Subjective Well-being Measures Tell Us About?", *Economic Journal* 26 (2): 88-116.
 - Land, K., A. C. Michalos, and M. J. Sirgy. (2011). "Prologue: The Development and Evolution of Research on Social Indicators and Quality of Life (QOL)". In A. C. Michalos (Ed.). *Handbook of social indicators and quality of life*. Dordrecht: Springer.
 - Lelkes, O. (2006). "Tasting Freedom: Happiness, Religion and Economic Transition". *Journal of Economic Behavior and Organization* 59: 173-194.
 - Lewin, K., T. Dembo, L. Festinger, and P. S. Sears. (1944). "Level of Aspiration". In J. Mc. V. Hunt (ed.). *Personality and the Behavior Disorders*. New York: Ronald Press.
 - March, J. G., and H. A. Simon. (1958). *Organizations*. New York: Wiley.
 - Marmot, M. (2004). *Status Syndrome: How your Social Standing Directly Affects your Health and Life Expectancy*. London: Bloomsbury.
 - Mercer Human Resource Consultancy. (2012). 2012 Worldwide quality of living survey. Available at: <http://www.mercer.com>

- Salvatore, N., and M.T. Muñoz Sastre. (2001). "Appraisal of Life: 'Area' versus 'Dimension' Conceptualizations". *Social Indicators Research* 53: 229-255.
- Sanfey, P., and U. Teksoz. (2008). *Life in Transition: are People Happier after a Decade and a Half?* Paper prepared for the 30th General Conference of The International Association for Research in Income and Wealth.
- Saris, W. E., R. Veenhoven, A. C. Scherpenzeel, and B. Bunting. (1995). *A Comparative Study of Satisfaction with Life in Europe*. Budapest: Eotvos University Press.
- Scott, J., J. Nolan, and A. Plagnol. (2009). "Panel Data and Open-ended Questions: Understanding Perceptions of Quality of Life". *Twenty-First Century Society* 4 (2): 123-135.
- Scott, J., A. C. Plagnol, and J. Nolan. (2010). "Perceptions of Quality of Life: Gender Differences across the Life Course". 193-212. In J. Scott, R. Crompto, and C. Lyonette (eds). *Gender Inequalities in the 21st Century: New Barriers and Continuing Constraints*. Cheltenham and Northampton: Edwards Elgar Publishing Limited.
- Sen, A. (1990). "Gender and Cooperative Conflicts". In I. Tinker (ed.). *Persistent Inequalities*. New York: Oxford University Press.
- ---. (1992). *Inequality Re-examined*. New York: Oxford University Pres.
- ---. (1995). "Rationality and Social Choice". *American Economic Review* 85 (1): 1-24.
- ---. (1999). *Development as Freedom*. Oxford: Oxford University Press.
- Senik, C. (2004). "When Information Dominates Comparison Learning from Russian Subjective Panel Data". *Journal of Public Economics* 88 (9-10): 2099-2123.
- Plagnol, A. C. (2014). "Chasing the 'Good Life': Gender Differences in Work Aspirations of American Men and Women". 49-61. In E. Eckermann (ed). *Gender, Lifespan and Quality of Life*. Springer: Social Indicators Research Series 53.
- ---, and Richard A. Easterlin. (2008). "Aspirations, Attainments, and Satisfaction: Life Cycle Differences between American Women and Men". *Journal of Happiness Studies* 9:601-619.
- ---, and J. Scott. (2011). "What Matters for Well-being: Individual Perceptions of Quality of Life before and after Important Life Events. *Applied Research in Quality of Life* 6 (2): 115-137.
- Prabhu, K., P. Sarker, and A. Radha. (1996) "Gender-Related Development Index for Indian States, Methodological Issues". *Economic and Political Weekly, Review of Women's Studies* 31 (43): 72-79.
- Rapley, M. (2003). *Quality of Life Research: a Critical Introduction*, London: Sage.
- Rojas, M. (2004). *The Complexity of Well-being a Life Satisfaction Conception and a Domains-of-Life Approach*. Paper for the International Workshop on Researching Well-being in Developing Countries, Germany 2-4th July.
- ---. (2007). "The Complexity of Well-being: a Life Satisfaction Conception and a Domains-of-life Approach". 259-280. In: I. Gough, and J. A. McGregor (eds.). *Well-being in Developing Countries: Form Theory to Research*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Roshchin, S. Y., and N. V. Zubarevich. (2005). *Gender Equality and Extension of Women Rights in Russia in the Context of the UN Millenium Development Goals*.
- Saith, R., and B. Harriss-White. (1999). "The Gender Sensivity of Well-being Indicators". *Development and Change* 30: 465-497.

- bonell. (2004). *Happiness Quantified: a Satisfaction Calculus Approach*. Oxford: Oxford University Press.
- Veenhoven, R. (1991). "Questions on Happiness: Classical Topic, Modern Answers, Blind Spots". 7-26. In M. Argyle, N. Schwarz, and F. Strack (eds.). *Subjective Well-being: an Interdisciplinary Perspective*. International Series in Experimental Social Psychology. Oxford: Pergamon.
 - ---. (2001). "Quality-of-Life and Happiness: Not Quite the Same". 67-95. In G. DeGirolamo et al. (eds.). *Health and quality of life*. Torino: WHO and Centro Scientifici Editore.
 - ---. (2008). "Measures of Gross National Happiness". 231-253. In *Statistics, Knowledge and Policy 2007: Measuring and Fostering the Progress of Societies*. [The OECD' 2nd World Forum on Statistics, Knowledge and Policy]. "Measuring and Fostering the Progress of Societies". Istanbul, June 2007. Paris: OECD.
 - ---. (2009). States of Nations, World Database of Happiness. Available at: <http://worlddatabaseofhappiness.eur.nl>, last retrieved: 8 may 12, 2018.
 - Waldron, I. (1993). "Recent Trends in Sex Mortality Ratios for Adults in Developed Countries". *Social Science Medicine* 36: 451-462.
 - ----. (1998). "Sex Differences in Infant and Early Childhood Mortality". In United Nations (ed.). *Too Young to Die*. New York: United Nations.
 - White H. (1997). *Patterns of Gender Discrimination: an Examination of the UN-DP's Gender Development Index*. Hague: Institute of Social Studies.
 - Wilkinson, R.G. (1996). *Unhealthy Societies: the Afflictions of Inequality*. London: Routledge.
 - Sirgy, M. J., A. C. Micholas, A. L. Ferriss, R. Easterlin, D. Patrick, and W. Pavot. (2006). "The Quality-of-Life (QOL) Research Movement: Past, Present, and Future". *Social Indicators Research* 76: 343-466.
 - Solberg, E. C., E. Diener, D. Wirtz, R. E. Lucas, and S. Oishi. (2002). "Wanting, Having, and Satisfaction: Examining the Role of Desire Discrepancies in Satisfaction with Income". *Journal of Personality and Social Psychology* 83: 725-734.
 - Sugimoto, Y. (2010). *Introduction to Japanese society* (3rd ed.). Cambridge, Port Melbourne, VIC: Cambridge University Press.
 - Tesch-Römer, C., A. Motel-Klingebiel, and M. J. Tomasik. (2007). "Gender Differences in Subjective Well-being: Comparing Societies with Respect to Gender Equality". *Social Indicators Research* 85: 329-349
 - Thomas, D. (1997). "Incomes, Expenditures and Health Outcomes: Evidence on Intrahousehold Resource Allocation". In L. Haddad, J. Hoddinott, and H. Alderman (eds.). *Intrahousehold Resource Allocation in Developing Countries*. Baltimore: Johns Hopkins Press.
 - Tiefenbach, T., and F. Kohlbacher. (2014). "Subjective Well-being across Gender and Age in Japan: An Econometric Analysis". 183-201. In E. Eckermann (ed). *Gender, Lifespan and Quality of Life*. Springer: Social Indicators Research Series 53.
 - Tambyah, S. K., and S. J. Tan. (2014). "Gender and Quality of Life in Singapore". 229-248. In E. Eckermann (ed). *Gender, Lifespan and Quality of Life*. Springer: Social Indicators Research Series 53.
 - Uglanova, E. (2014). "Gender Dimensions of Subjective Well-being in Russia". 135-155. In E. Eckermann (ed). *Gender, Lifespan and Quality of Life*. Springer: Social Indicators Research Series 53.
 - Van Praag, B. M. S., and A. Ferrer-I-Car-

From Gender Inequalities to Women's Quality of Life

Jaleh Shaditalab

Abstract

Increasing awareness about deprivation of the half of the world's population's from human rights and negligence of their needs as well as participation in decision makings which affects their quality of life, have encouraged researches to look for the related factors of such a situation. In addition, it has confronted policy makers with serious challenges for elimination of hindrance for equal access to resources and benefits of development.

Thus to help policy makers, programs have been initiated to manifest gender inequalities in life' domaines through development of different indicators. In the last decades, as the search for more appropriate indicators with women's situation has continued, for a better understanding of gender inequalities in objective and subjective aspects of life, national surveys on quality of life with samples representing the whole population have been conducted and gender analysis of findings is presented, mostly in developed

countries.

A review of the publications based on data from national surveys (accessible ones) on Japan, Russia, Australia, Britannia, America, Romani, Singapore, and countries of European Union reports differences in women and men's quality of life and different degree of their life satisfaction. In few countries, women are happier than men are and in some others, men are more satisfied from their lives. It seems the reasons behind gender differences in quality of life is not due to the sex of individuals, but rather social and cultural context of the societies.

Key Words

Quality of Life, Gender Inequalities, Social Context, Cultural, Satisfaction